برزخ

عالمی در خیال

«شاهد»



در قرآن آیات فراوانی وجود دارند که هرگونه حیاتی را از مردگان نفی نموده و آنها را جماداتی بی حس و شعور معرفی می کنند که به هیچ طریقی قادر به شنیدن و گفتن نبوده و سود و زیانی به حال خود و دیگران ندارند. با این وجود بسیاری از متدینین، مردگان را تعبد می کنند و آنها را به یاری می طلبند و برایشان قدرتها و توانمندیهایی قائل اند که برای زندگان نیستند.

خداوند در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره نحل می فرمایند: کسانی را که مردم در کنار الله می خوانند چیزی نمی آفرینند و خود آفریده اند، مردگانی بی جان هستند و حتی نمی دانند چه موقع از خواب مرگ بیدارشان می کنند. با این حال انبوه مردمی که شب و روز به پرستش و استعانت از اموات مشغول اند هرگز نخواهند پذیرفت معبودها ومدعوهای شان مردگانی بی حس و شعور اند، چون معتقدند انسان علاوه بر جسم و کالبد خاکی، از روح نیز برخوردارد است و زمانی که جسم او می میرد و به خاک و استخوان تبدیل می شود، روح او همچنان زنده می باشد و در عالم ارواح یا جهان برزخ که عالم ملکوت است به زندگی خود ادامه می دهد.

حقیقتاً کسی نمی داند عالم ملکوت کجاست حتی خود فلاسفه که آن را اختراع کرده اند، ولی هر جا که باشد یک عالم شگفت انگیز است بخاطر اینکه مردگان، یا به اصطلاح ارواح، در آنجا از توانمندیهای

خارق العاده ای برخوردار می شوند و آنچنان بر عالم دنیا تسلط پیدا می کنند که در زمان حیاتشان چنین تسلطی را به خواب هم نمی دیدند. آنها چیزهایی را می بینند که زندگان قادر به دیدنشان نیستند و جاهایی می روند که فقط در عالم خیال می توان رفت. از اخبار آینده اطلاع دارند و هرگاه آنها را بخوانی صدایت را می شنوند. آنها به راحتی می توانند از داخل اجسام عبور کنند و اشیاء را جابجا نمایند و حتی در برابر دیدگان تجسم یابند. خلاصه اینکه درهای عالم برزخ همیشه به روی ارواح باز است و برزخیان به راحتی می توانند به دنیا سرک بکشند و در آن تاثیر گذار باشند.

بدین ترتیب، علاوه بر بدن خاکی و حیات دنیوی روح و حیات برزخی نیز به برگ سرنوشت انسان سنجاق می شود تا استعانت از اموات را توجیه نموده و اصل اساسی إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ را خدشه دارد نماید.

سراسر قرآن را بگردید آیه ای پیدا نمی کنید که درباره روح، به معنایی که در دین مادری آموخته ایم، یا جهان برزخ حرفی زده باشد. در قرآن فقط از دو حیات اسم برده می شود: حیات دنیا و حیات آخرت و در این بین کوچکترین اثری از یک حیات میانی یا برزخی یافت نمی شود. من از چشم انداز قرآن به شما نشان خواهم داد مردم عصر رسول الله روح و عالم برزخ را نمی شناختند و با این دو مفهوم کاملاً بیگانه بودند. آنها درباره حیات آخرت از پیامبر

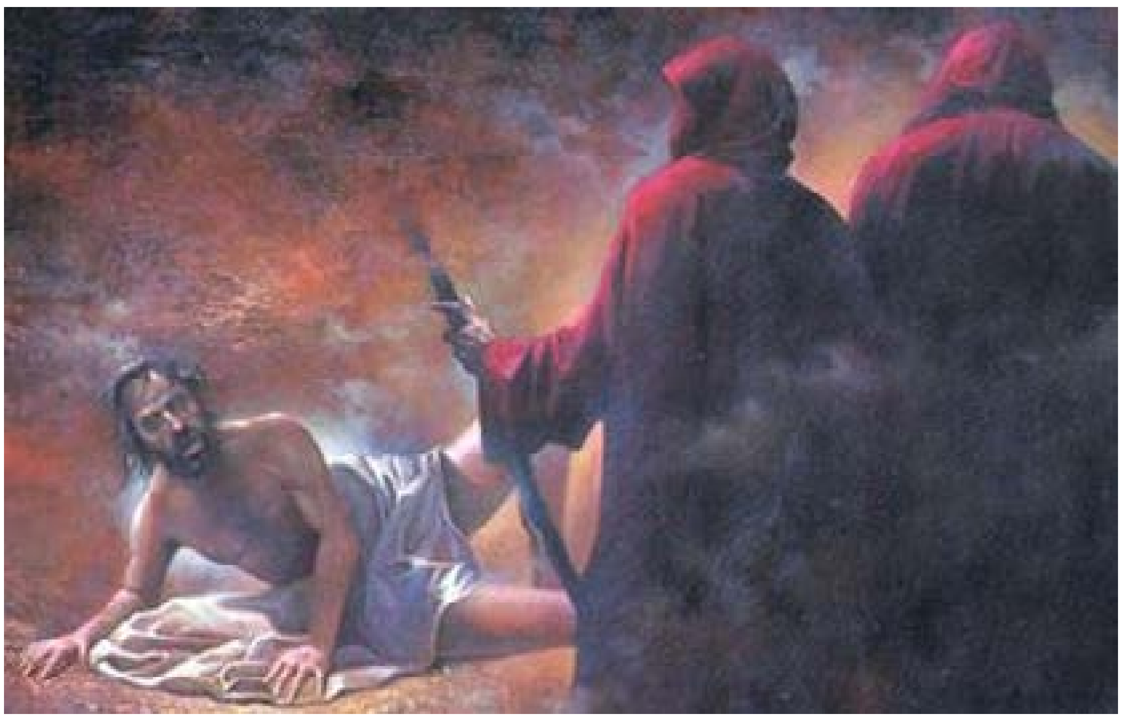
زیاد می پرسیدند اما دریغ از یک بار که درباره برزخ و زندگی برزخی چیزی پرسیده باشند و اگر دیده می شود درباره روح از پیامبر سئوال کرده اند، بطوری که بعداً خواهید دید، منظورشان يك چنين چيز نبوده:



بطور قطع این چیزها در قرآن وجود ندارند و جزء دین نیستند اما کسانی که به باورهای دین مادری خو گرفته و با آن بزرگ شده اند، بسختی بشود آنها را از عقایدشان برگرداند و رهانید و دین حقیقی را برایشان جا انداخت. این افراد، که همیشه اکثریت غالب جامعه را تشکیل می دهند، اصل و اساس دین خود را بر عقاید دین مادری یا همان سنتهای آباء اولین ، بنا نهاده و اصالتی برای آموزه های کتاب آسمانی قائل نیستند. این یک حرف مفت و ادعای باطل نیست بلکه حقیقتی تاسف بار است که به وضوح دیده می شود. مادر بزرگ من همیشه از این می ترسید که نتواند به سئوالات شب اول قبر پاسخ دهد یا زمانی که نکیر و منکر درباره ائمۀ از او

فهرست

سئوال می کنند جایشان را پس و پیش کند و نتواند آنها را بترتیب اسم ببرد.



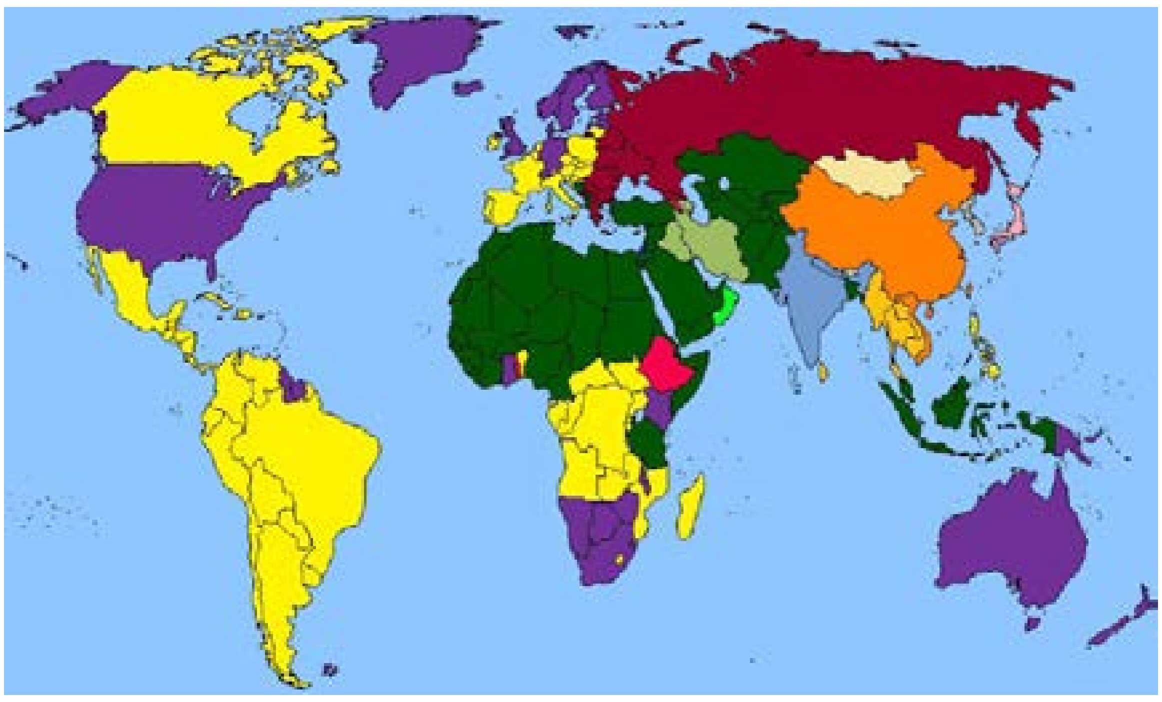
او سواد خواندن نوشتن نداشت و این چیزی بود که از دین مادریش آموخته و باور کرده بود. چه بسیار افرادی که استاد دانشگاه هستند و سوادشان در حد دکتری است اما همچنان به حوادث شب اول قبر و سوالات نکیر و منکر اعتقاد دارند. اگر به آنها بگویی این چیزها در قرآن نیست، شما این باورها را از کجا بدست آورده اید، خواهند گفت قرار نیست همه چیز در قرآن باشد! در دین چیزهای زیادی وجود دارند که در قرآن نیستند، مثلاً طریقه نماز خواندن در قرآن نیست، شما نماز خواندن را از کجا آموخته اید؟! این یعنی اکثراً اصالت را به باورهای دین مادریشان می دهند، چون از نظر آنها دین مادری یا آباء و اجدادی اصل دین است و هر چه را لازم است گفته و اگر در قرآن همه امور دینی گفته نشده، جز این نیست که ناقص است و بعنوان ماخذ و مرجع دین اصالت ندارد. این چیزی است که علما بر آن تاکید دارند و

دقیقاً به همین خاطر است که می گویند قرآن بدون احادیث و روایات قابل اجرا و پیاده سازی نیست.

در نوشتار پیش رو، ابتدا به موضوع برزخ خواهم پرداخت و به کمک آیات قرآن نشان می دهم برزخ یا عالم ارواح صرفاً یک عالم خیالی است و حقیقت خارجی ندارد و در قرآن کوچکترین اثری از آن یافت نمی شود. سپس به موضوع روح از نظر آیات قرآن می پردازم و آیات مربوط به آن را یک به یک معرفی و مورد بحث قرار می دهم تا بدانید روح در قرآن به معنای یک موجود لطیف که با بدن زندگی می کند و در هنگام مرگ از آن جدا می شود، نیست و هیچ آیه ای چنین موجودی را تایید نکرده است.

به کمک آیات قرآن نشان خواهم داد مردگان نه صدایی می شنوند، نه چیزی می بینند و قادر به انجام هیچ کاری نیستند و صرفاً جماداتی بی حس و شعور اند.

دین مادری آیینی آباء و اجدادی است که با تولد به شخص ملحق شده و در اغلب موارد تا پایان عمر با او همراه خواهد بود. از آنجا که پیروان ادیان مادری غالباً با زاد و ولد تکثیر پیدا می کنند، هرچه میزان زاد و ولد بیشتر باشد ، جمعیت گروندگان به چنین ادیانی نیز بیشتر خواهند بود. شاید به همین خاطر بود که در گذشته، متولیان ادیان، به منظور جلوگیری از کاهش جمعیت پیروان خود، کسانی را که قصد ترک دین مادریشان را داشتند به اشد مجازات محکوم می کردند. اسلام حقیقی، که دین همه انبیاء بوده، دینی واحد و پیروانش نیز امتی واحد اند، در صورتی که ادیان مادری خودشان متفرق هستند و پیروانشان را پراکنده و فرقه فرقه می کنند.



پیروان ادیان مادری غالباً از کتاب آسمانی بی اطلاع بوده و بیشتر تابع سنتهای آباء و اجدادشان می باشند.

تعریف برزخ

واژه «برزخ» در اصل، به معنی چیزی است که در میان دو شیء، حائل می‌شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد «برزخ» گفته شده است، روی همین جهت، به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، «برزخ» گفته می‌شود.[1]در این تعریف بنظر می رسد برزخ، مکانی است که بین دنیا و آخرت قرار گرفته، جایی که ساکنان آن می توانند به دنیا سفر کنند اما امکان سفر به آخرت را ندارند! معلوم است کسی که برزخ را اینگونه تعریف کرده مفهوم آخرت را متوجه نشده و بد جوری به بیراهه زده است.

طبرسی در مجمع البیان برای برزخ سه تعریف ارائه نموده است.[2]

۱- واسطه و فاصله میان مرگ تا بر انگیختن در قیامت

۲- واسطه و حائل میان مردگان و اهل دنیا تا قیامت

۳- فاصله و مدت زمان قبر تا قیامت

شماره یک و سه، برزخ را یک فاصله زمانی معرفی می کنندکه از لحظه مردن شروع می شود و تا روز قیامت ادامه می یابد. اما شماره دو، برزخ را یک فاصله مکانی تعریف می کند که تا روز قیامت مانع ورود مردگان به دنیا می شود. البته موقعیت این فاصله مکانی را مشخص نکرده و نمی گوید بین

۱- تفسیر نمونه چاپ بیست و نهم، ج ۱۴، ص ۳۳۸
۲- مجمع البیان، ج۷، ص۱۱۸

چی و چی قرار گرفته است. دیگر اینکه در این برزخ مردگان امکان ورود به دنیا را ندارند و این خلاف باور دین مادری است: چرا که در برزخ دین مادری مردگان به راحتی می توانند به دنیا سرک بکشند و در آن سفر نمایند. بطوری که بعداً ملاحظه خواهید کرد، در قرآن برزخ یک فاصله مکانی نیست بلکه یک فاصله زمانی حائل بین مرگ تا رستاخیز است.

فلسفه عالم برزخ

درباره ضرورت وجود عالم برزخ موارد مختلفی بیان شده که در اینجا نه لزومی برای پرداختن به آنها وجود دارد و نه مجالی، الا یک مورد: گفته شده با توجه به اینکه قیامت برای همه انسانها در یک روز آغاز می شود، تا آن روز باید جایی وجود داشته باشد که ارواح انسانها در آنجا جمع شوند، جایی که می گویند بین دنیا و آخرت قرار گرفته و نامش برزخ است! گفتنی است درباره جایگاه برزخ آنقدر حرف و حدیث ضد و نقیض وجود دارد که مغز سالم سوت می کشد و به اصطلاح هنگ می کند.

در روایات آمده در پشت کوفه، یک جایی وجود دارد که نامش وادی السلام است و ارواح مومنان پس از مرگ در آنجا گرد می آیند!

احمد بن عمر میگوید: خدمت امام صادق عرض کردم: برادر من در بغداد است. میترسم در آنجا بمیرد. حضرت فرمود: باک نداشته باش و ناراحت مباش

هرجا که میخواهد بمیرد؛ چون هیچ مؤمنی در شرق و یا غرب عالم نمیمیرد، مگر آنکه خداوند روح او را در «وادی السالم» با ارواح مؤمنان دیگر قرار میدهد. عرض کردم: «وادی السالم» چیست و در کجا واقع شده است؟ فرمود: در پشت کوفه. آگاه باش! مثل اینکه من منظره اجتماع ارواح مؤمنان را میبینم که حلقه حلقه دور هم نشسته اند و با یکدیگر گفتگو میکنند[۱]

همچنین آمده است در یمن، وادی حضر موت جایی به اسم برهوت وجود دارد که ارواح کفار دوران برزخ خود را در آنجا سپری می کنند. حضر موت قسمتی از جزیره العرب در کنار دریای عمان است. بهره های کشاورزی در آن سرزمین اندک بوده و ریاست آن در دست شیوخ قبیله های می باشد، شهرهای معروف و مشهور آن: تریم، قیصر و ویروم می باشد. در شمال آن، بیابان وسیع احقاف است، راه رفتن در آن به قدری مشکل است که به دلیل وجود شنهای نرم فراوان حتی برداشتن یک قدم هم ممکن نیست و همانگونه که انسان در دریا غرق می شود در شنهای این بیابان نیز مفقود می گردد[۲]

درباره برزخ مطالب و کتابهای فراوانی وجود دارند که احتمالاً خلاصه ای از آنها را از زبان پدربزرگها و مادربزرگها، والدین و یا پای منبر شنیده اید، مطالبی

۱- بحار الأنوار، ج ۳ ،ص ۹۳۸
۲- دایره المعارف فرید و جدی، ج ۳، ص ۴۵۴

از قبیل: سئوالات نکیر و منکر در شب اول قبر، فشار قبر، سنگ لحد و برخورد سر میت به آن، ورود روح به قبر و مشاهده بدن متعفنی که عمری در آن خانه داشته، بهشت برزخی، جهنم برزخی و کلی مطلب دیگر که پایه بنیاد آنها وهم و خیال است و هیچگونه منشأ قرآنی ندارند و همگی بافته و ساخته شده اند تا در اذهان غافل و بی اطلاع از قرآن چنین القاء کنند که مردگان با زندگان برابرند. می شنوند، می بینند و می توانند در دنیای زندگان تأثیر گذار باشند و پر واضح است که همه اینها دسیسه شیاطین جنی و انسی است تا اصل مهم ایاک نستعین را خدشه دار کنند و کسانی را با خداوند شریک سازند. خدایانی که هر وقت و هرجا آنها را بخوانی صدایت را می شنوند و حاجاتت را برآورده می کنند. آنها بقدری توانمند هستند که صعب العلاج ترین بیماریها را درمان می کنند و کاری می کنند که زنان نازا دوقلو بزایند. و نتنها خودشان بلکه ضریحشان و نتنها ضریحشان بلکه دستمالی هم که به ضریحشان مالیده شود شفا می دهد و درمان می کند.



معنای لغوی برزخ

در معنای برزخ گفته شده: الحائل بین الشیئین[۱](حائل میان دو چیز) الحاجز بین الشیئین[۲] (مانع و حد فاصل بین دو چیز). اما این معنای دقیقی برای کلمه برزخ نیست، درست است که برزخ چیزی است که بین دو چیز قرار می گیرد ولی هر چیزی که بین دو چیز قرار گرفت، یا حائل شد یا مانع شد، نامش برزخ نیست. در تهذیب اللغه[۳] از قول فَرّاء[٤] در باره معنای برزخ در آیات نوزده و بیست سوره الرحمن نوشته شده:

وقال الفرَّاءُ ـ في قول الله جلّ وعزّ : (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ * بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ) : ـ أيْ : حَاجِزٌ خَفِيّ.

حَاجِزٌ خَفِيّ(فاصله باریک) معنای لغوی کلمه برزخ می باشد و قرآن این معنا را تایید کرده چون: برزخ بین دو دریا که در آیه از آن اسم برده شده، نسبت به پهنای دو دریا خطی نازک و بسیار باریک است.

در خلیج آلاسکا، جایی که دو جبهه آب شور و شیرین با یکدیگر تلاقی می کنند، یک باریکه را بوجود می آورند که در امتداد این دو جبهه کشیده شده و این خط باریک همان برزخی است که در

۱- معجم مقائیس اللغة، ج ۱، ص ۳۳۳
۲- الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۱، ص ۴۱۹
۳- تهذیب اللغة، ج ۷، ص ۲۷۰
۴- زبان شناس و تاریخ دان قرن دوم هجری

قرآن از آن اسم برده شده است.



در قرآن کلاً سه بار واژه برزخ آمده، یکی از آنها در سوره الرحمن است که به آن اشاره کردیم. برزخ دوم در آیه پنجاه و سه سوره فرقان آمده و باز هم به همین خط باریکی که دو دریا را از هم جدا می کند اطلاق گردیده است. نیاز به بیان نیست که این برزخ، یک برزخ مکانی در حد فاصل میان دو دریا می باشد. برزخ سوم در آیه صد سوره مومنون قرار دارد، جایی که محتضر از خداوند تقاضا می کند او را به زندگی برگرداند بلکه کارهایی را که در گذشته انجام می داده اصلاح نماید و خداوند در پاسخش می گوید:

... كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ[۲۳:۱۰۰]

هرگز، این کلمه ایست که او به زبان می آورد در حالیکه از ورای آنها تا روز قیامت برزخی است.

این همان آیه ایست که از روی آن عالم برزخ یا جهان پس از مرگ را اختراع کرده اند و علاوه بر حیات دنیا و آخرت، یک زندگی میانی نیز برای بشر قائل شده اند. بطوری که قبلاً بیان شد، از این برزخ بعنوان عالمی که بین دنیا و آخرت حائل شده یاد کرده اند، اگر چنین باشد، آنگاه چنین برزخی یک برزخ مکانی خواهد بود. در صورتی که اینچنین نیست چون از منظر آیات قرآن، آخرت در طول دنیا قرار گرفته و در حال حاضر وجود خارجی ندارد بلکه مربوط به فردای و روزی دیگر است. دقیقاً به همین خاطر است که در قرآن به آن الْیَوْمِ الْآخِرِ(روز دیگر) گفته شده است. در اینجا کلمه آخر به معنای دیگر است مثل آنجا که برای افراد مریضی که در ایام رمضان نمی توانند روزه بگیرند می فرماید: فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ[1] (تعدادی از روزهای دیگر را روزه بگیرد). در اینجا کلمه أُخَرَ جمع أُخْرَی، و أُخْرَی مونث آخر است. بنابراین اگر بگوییم عالم برزخ بین عالم دنیا و عالم آخرت قرار گرفته مثل این است که بگوییم فلان عالم بین عالم امروز و جهان فردا قرار گرفته است. به همین دلیل برزخ مورد اشاره در آیه مورد بحث نمی تواند یک برزخ مکانی باشد. بطوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، طبرسی در مجمع البیان برای کلمه برزخ سه معنا بیان کرده بود، از این میان دو تای آنها به مدت بین مرگ تا رستاخیز اشاره داشت که طبیعتاً

۱- سوره بقره، آیات ۱۸۴ و ۱۸۵.

یک برزخ زمانی می باشد. حقیقت این است که برزخ آیه صد سوره مومنون یک برزخ زمانی است بخاطر اینکه وقتی محتضر از خداوند تقاضا می کند او را به زندگی بازگرداند می فرماید: از ورایشان تا روز رستاخیز(یعنی روزی که دوباره زنده می شوند) برزخی مانده است.

کلمه وراء در قرآن هم به پشت سر اطلاق شده و هم به آینده. مثلاً خداوند به همسر ابراهیم بشارت اسحاق و سپس یعقوب را می دهد، می دانیم یعقوب فرزند اسحاق است و قرآن آمدن یعقوب را اینگونه بیان می کند: وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ[1] (و از پس اسحاق، یعقوب) در اینجا کلمه وراء به آینده اشاره دارد. به همین ترتیب در آیه مومنون نیز کلمه وراء به زمان آینده مربوط است و به ما می گوید برزخ مورد نظر در آینده قرار گرفته و بین لحظه مرگ و برخاستن در قیامت واقع شده است. از این رو می توان گفت این برزخ یک برزخ زمانی است.

با توجه به اینکه برزخ در قرآن به معنای یک فاصله و حائل باریک است، آیا برزخ آیه معروف سوره مومنون نیز به یک زمان ناچیز و اندک اشاره دارد؟

برزخ مرگ بسیار کوتاه است

در اینجا برای اینکه نشان دهم زمان مرگ از نظر

۱- سوره هود آیه ۷۱

مردگان بسیار کوتاه و نا چیز است، تعدادی از آیات مربوطه را معرفی و مورد بررسی قرار می دهم:

در آیه ۲۵۹ سوره بقره حکایت شخصی نقل می شود که در حین عبور از کنار یک آبادی مخروبه با خود می گوید: خداوند چگونه اهل این آبادی را بعداز اینکه به خاک و استخوان تبدیل شده اند زنده خواهد کرد. در اینجا خداوند او را صد سال می میراند و سپس از خواب مرگ بیدارش می کند و بعد از یک قرن که از مرگش سپری شده از او می پرسد: چه مدت است اینجایی؟ پاسخ می دهد: روزی یا پاره ای از یک روز. خداوند او را آگاه می کند که صد سال از مرگش سپری شده ولی او این مدت طولانی را فقط یک روز یا پاره ای از یک روز احساس کرده است. منظور از برزخی که خداوند در آیه صد مومنون بدان اشاره می کند، همین زمان اندکی است که مردگان آن را احساس می کنند.

در سوره اسراء نقل شده قوم پیامبر از او می پرسند: آیا وقتی مردیم و به استخوانهایی پوسیده و پراکنده تبدیل شدیم از نو خلقت یافته و مبعوث می شویم؟! می فرماید چه سنگ باشید و چه آهن یا خلقتی بزرگتر از آنچه در تصورتان می گنجد، دوباره شما را زنده خواهد کرد. باز می پرسند: چه کسی ما را دوباره به زندگی باز خواهد گرداند؟ می فرماید همانکه برای بار اول خلقتان کرد. دو باره می پرسند: کی؟ این وعده بازگشت که به ما می

دهی چه موقع است؟ می گوید ای بسا نزدیک باشد: روزی که صدایتان می زنند و از خواب مرگ بیدار می شوید، گمان می برید جز اندکی از مرگتان سپری نشده است.[۱] گفتیم در آیه سوره مومنون، شخصی که در آستانه مرگ قرار گرفته، از خداوند تقاضا می کند او را به زندگی باز گرداند، در آنجا فعل بازگشت با کلمه «ارجعون» بیان شده است. در سوره اسراء آنجا که می پرسند چه کسی ما را به زندگی باز خواهد گرداند، فعل بازگشت با کلمه یعیدنا بیان گردیده و همانگونه که می دانید، رجعت و عود هم معنی هستند و هر دو خبر می دهند، برای کسانی که می میرند، تا بازگشت مجدد به زندگی فقط به اندازه برزخی(زمانی اندک) باقی مانده یا به قول قرآن: وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ .

در سوره سبا، وقتی قوم پیامبر از او در باره زمان برپایی قیامت سئوال می کنند خداوند می فرمایند: بگو میعاد آنها روزی است که وقتی نوبتش می رسد ساعتی پس و پیش نخواهد شد.[۲] در قرآن لا اقل پنج آیه وجود دارند که می گویند روزی که آمدنش ساعتی پس و پیش نمی شود، همان روز مرگ است[۳].

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ[۱۶:۶۱]

۱- سوره اسراء آیات ۴۹ تا ۵۲
۲- سوره سبا آیات ۲۹ و ۳۰
۳- اعراف ۳۴، یونس ۴۹، حجر ۵، نحل ۶ و مومنون ۴۳

اگر خداوند بخواهد مردم را بواسطه ظلمشان مواخذه کند، جنبنده ای بر روی زمین باقی نخواهد گذاشت لکن مرگ آنها را تا اجلی معین به تاخیر می اندازد سپس زمانی که اجل مرگشان سر می رسد ساعتی پس و پیش نخواهد شد.

بنابراین روز مرگ، از منظر مردگان، با روز قیامت برابر است چون مردگان گذر زمان را احساس نمی کنند و زمانی را که در مرگ سپری کرده اند بسیار اندک می بینند. در اینکه روز قیامت همان روز مرگ است، آیات ٤٨ تا ٥٣ سوره یس بهترین گواه هستند: وقتی قوم پیامبر، طبق معمول، درباره زمان برپایی قیامت می پرسند به آنها گفته می شود: انتظار نمی کشند مگر تا آن دمی که ناگهان صدای نفیر مرگ بلند می شود و آنها را فرا می گیرد در حالیکه مشغول مخاصمه و بگو مگو هستند. آنگاه دیگر توانایی هیچ توصیه و سفارشی را ندارند و قادر نخواهند بود به آغوش خانواده خود بازگردند. سپس در شیپور دمیده می شود[1] و همگی از گورها به سوی پرورگارشان روانه می شوند. وای برما، چه کسی ما را از خوابگاهمان بیدار کرد؟! براستی وعده رحمن محقق شد و پیامبران راست گفتند. آری زمان مرگ به اندازه یک نهیب طول خواهد کشید آنگاه همگان

۱- دمیدن در شیپور کنایه از رستاخیز و فراخوانی مردگان برای جمع شدن است

فهرست

در نزد ما حاضر خواهند گردید.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ[۱۰:۴۵]

روزی که خداوند آنها را محشور می کند، گویی جز ساعتی از روز را در خواب مرگ سپری نکرده اند و هنوز یکدیگر را می شناسند، قطعاً کسانی که لقاء پروردگار را تکذیب کردند ضرر کردند و هدایت نیافتند.

آیاتی که حکایت از کوتاهی فاصله بین مرگ تا قیامت دارند زیاد هستند ولی من به بیان همین تعداد بسنده می کنم و خاطرنشان می کنم از منظر آیات، روز مرگ همان روز قیامت است. گفتنی است در دین مادری، بر اساس حدیثی که آن را به پیامبر منسوب کرده اند[۱] به برزخ، قیامت صغرا نیز گفته شده است. من کاری ندارم این سخن متعلق به چه کسی است و لی هرکه آن را گفته از روی غیب نگفته بلکه به واسطه دانشی است که از آیات قرآن بدست آورده و همانگونه که ملاحظه کردید، در قرآن روز مرگ و روز قیامت یکی می باشد.

در قرآن، مردن به خوابیدن تشبیه شده، در آیاتی که از نظرتان گذشت دیدید که وقتی مردگان را در قیامت محشور می کنند می گویند: وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاهمان بیدار کرد؟! انسانی که می میرد مانند کسی است که خوابیده اگر صد سال هزار سال و یا بیشتر از مرگش سپری شده باشد وقتی او

۱- اذا مات الانسان قامت قیامته - هرگاه انسانی بمیرد قیامتش برپا می شود

را از خواب مرگ بیدارش می کنند گمان می کند ساعتی بیش نمرده است. منیره عبدالله[۱] در هنگام تصادف رانندگی برای حفظ جان پسر چهار ساله خود، او را در آغوش می کشد و بیست و هفت سال به کما می رود، هنگامی که از کما بر می خیزد نام پسرش را به زبان می آورد. جالب اینجاست که بعد از این همه سال، مادر همچنان در حال و هوای صحنه تصادف است و دارد کودک چهار ساله خود را صدا می زند اما بجای آن کودک با مردی مواجه می شود که ۳۱ سال از عمرش سپری شده است!



اصحاب کهف نیز بعد از بیداری از آن خواب عمیق، هنوز در حال و هوای روز خفتن شان بودند و قصد داشتند با پول سه قرت پیش خرید کنند و تمام این مدت طولانی را روزی یا پاره ای از یک روز تصور می کردند.

۱- زن ۳۲ ساله اماراتی که سال ۱۹۹۱ در اثر یک سانحه رانندگی به کما رفت و بعد از ۲۷ سال در سن ۵۹ سالگی به هوش آمد

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ[۴۵:۶]

اینها آیات خداوند است که به حق آن را بر تو می خوانیم، پس بعد از الله و آیاتش به کدامین حدیث ایمان می آورند

آیاتی که تا اینجا بیان شدند، به روشنی نشان می دهند یگانه آیه قرآن(آیه ۱۰۰ مومنون)که عالم برزخ را به آن نسبت داده اند، هیچ ارتباطی با این عالم کذایی ندارد و فقط می خواهد بگوید مردگان در طول مدت مرگ، گذر زمان را احساس نمی کنند و در رستاخیز، وقتی از خواب مرگ بر می خیزند تصور می کنند روزی یا پاره ای از روز نیست که به این خواب طولانی رفته اند و حتی بعضی قسم می خورند ساعتی بیش از مرگشان نگذشته است. اینکه روز مرگ برای هر کسی همان روز قیامت است هیچ منافاتی با همگانی بودن قیامت ندارد، چون همه کسانی که پا به عرصه قیامت می گذارند، چه آنکه هزاران سال پیش مرده و چه آنکه در آینده دور از دنیا می رود، همگی وقتی پا به عرصه قیامت می گذارند تصورشان این است که روزی یا پاره از روز بیش نیست که مرده اند. گویی مرگ همچون ماشین زمان عمل کرده و مردگان را به سرعت روانه قیامت می سازد. مهم نیست در عالم واقعی چند هزار یا چند میلیون سال سپری شده، مهم این است که مردگان درکی از گذر زمان ندارند و یک روز و هزار سال

برایشان یکسان است. به همین دلیل است که وقتی یهودیان ادعا می کردند فقط خودشان اولیاء بر حق خدا هستند و دار آخرت مخصوص آنهاست، خداوند در پاسخ این ادعا می فرمود: اگر راست می گویید خب تمنای مرگ کنید، چرا؟ تا زود تر به آن بهشتی که در تصورشان برای خود ترسیم کرده اند برسند، چون برای نیل به این سعادت بزرگ و رسیدن به جنت نعیم هیچ راهی کوتاه تر از مرگ وجود ندارد.[۱]

آری برزخ مرگ نیز به اندازه برزخ میان دو دریا باریک و کوتاه می باشد و حقیقتا یک حاجز خفی و فاصله زمانی اندک است و این خود محکمترین دلیل بر رد عالم برزخ یا جهان اموات است که می توان اقامه کرد اما یگانه دلیل نیست. بسیاری از عادات، رسوم و عقاید قوم پیامبر و مردم معاصر او، در قرآن ثبت و نقل گردیده و همین نقلها به صراحت می توانند ما را رهنمون شوند تا دریابیم آیا باور به برزخ و جهان اموات در عصر رسول الله رایج بود یا خیر.

معاصرین پیامبر برزخ را نمی شناختند

بی تردید مردم قرن رسول الله نسبت به مردم قرون بعد، درک و شناخت بهتری از بسیاری آیات قرآن داشتند؛ چون قرآن به زبان خودشان صحبت می کرد و آنها این زبان را خیلی خوب متوجه می شدند. درست است که زبان اعراب امروز نیز عربی

۱- رجوع شود به بقره ۹۴ و جمعه ۶

است اما این عربی با عربی عصر رسول الله تا حدودی متفاوت است. بعنوان مثال درکی که عربهای امروز از کلماتی همچون: عبادت، نماز، حج، قیامت، آخرت، جنت، روح و غیره دارند با شناخت عربهای صدر اسلام بسی تفاوت دارد زیرا معنا و مفهوم این کلمات در گذر زمان دگرگون شده و تغییر کرده است.همچنین در قرآن کنایات، اصطلاحات و ضرب المثلهایی وجود دارند که امروزه عامه اعراب از آنها سر در نمی آورند.

در محاورات قوم پیامبر، به نقل قرآن، کوچکترین نشانه و سر نخی از عالم برزخ یا جهان اموات نمی توان پیدا کرد و این ناشی از عدم شناخت آنها از دین و قرآن نیست بلکه تنها دلیلش این است که در آن زمان صحبتی از برزخ نبوده و این جهان خیالی بعد از دوره رسول الله اختراع گردیده است. آنها بارها درباره زمان برپایی قیامت از پیامبر سئوال کرده اند:

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ[۴۸:۱۰]

اگر راست می گویی این وعده قیامت که می دهی چه موقع است؟

بارها و بارها با تعجب پرسیده اند که چگونه وقتی استخوانهایشان پوسید و به خاک تبدیل شدند دوباره از نو خلق خواهند شد:

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ[۳۲:۱۰]

آیا هنگامی که خاک شدیم و در زمین گم گشتیم، آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!» ولی آنان لقای پروردگار خود را

انکار می‌کنند

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ[**۳۷:۱۶**]

آیا هنگامی که ما مُردیم و به خاک و استخوان مبدّل شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟!

آنها وعده قیامت و زندگی پس از مرگ را چیز جدیدی نمی دانستند و از قبل با آن آشنایی داشتند:

لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ[**۲۷:۶۸**]

این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ اینها همان مکتوبات پیشینیان است!

آنها درباره چیزهای زیادی از پیامبر سئوال می پرسیدند اما دریغ از یک سئوال که درباره برزخ پرسیده یا چیزی به زبان آورده باشند که بتوان رد برزخ را در آن پیدا کرد. این به دلیل بی اطلاعی آنها از قرآن نبود بلکه به این خاطر بود که تصوری از برزخ نداشتند و چیزی درباره آن، چه از پیامبر و چه از گذشتگان، نشنیده بودند. این دلیلی دیگر است که نشان می دهد عالم برزخ وجود خارجی ندارد.

یکی دیگر از دلایلی که ثابت می کند باور برزخ بعد از عصر رسول الله رواج پیدا کرده، محاورات و گفتگوهایی است که قرآن از زبان بهشتیان و دوزخیان نقل می کند. در این گفتگوها آنها از خاطراتشان در دنیا می گویند، اگر جهنمی هستند با کسانی که گمراهشان کردند بگو مگو می کنند. بهشتیان از رزق و روزی بهشتی و شباهتی که با رزق و روزی زمینی

دارند حرف می زنند و خاطراتی را از حیات دنیوی خود به یاد می آورند. اما دریغ از کلامی که درباره حیات برزخی به زبان آورده باشند، آنهم حیات عریض و طویلی که حیات دنیوی در مقابلش هیچ است. آنها چگونه چند ده سالی را که در زمین زندگی کردند بخاطر می آورند ولی کوچکترین خاطره ای از هزاران سال بلکه میلیونها سال حیات برزخی خود ندارند؟! بخاطر اینکه هرگز چنین حیات نا آشنایی را تجربه نکرده اند. وقتی مرده اند، چند ساعت بعد(البته به ساعت خودشان) صدایشان زده و از خواب مرگ بیدارشان کرده اند. قطعاً حتی در این زمان کم نیز برزخی به چشم ندیده اند و الا آن را بخاطر می آوردند. آری قوم پیامبر اگرچه حیات آخرت را باور نداشتند، اما درباره اش چیزهایی می دانستند، لکن چیزی درباره حیات برزخی نشنیده بودند تا چه رسد باورش کنند.

وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ[۶:۲۹]

گفتند حیات ما فقط در همین دنیاست و ما هرگز مبعوث نخواهیم شد.

بهشت برزخی

در قرآن آیاتی وجود دارند که بهشت و جهنم برزخی را از روی آنها اختراع کرده اند، مشهور ترین این آیات که به آیه شهدا معروف است در سوره آل عمران قرار دارد.[۱] درباره این آیه حرف و حدیث

۱- آل عمران آیه ۱۶۹

فراوان است، آنقدر زیاد که آیه را بکلی در زیر خود مدفون کرده و حقیقتش را از نظرها پنهان ساخته اند و حالا مستمکی شده برای استمداد و استعانت از اموات و فریب دادن مردمی که از آیات قرآن غافل اند. اگر به کسانی که شب و روز با اموات راز و نیاز می کنند و آنها را شفیع خود قرار داده اند بگویی چرا با کسانی که سود و زیانی به حالتان ندارند و حتی صدایتان را نمی شنوند حرف می زنید خواهند گفت: کسانی را که ما می خوانیم همگی شهید شده اند و شهدا زنده اند و بنابراین صدای ما را می شنوند.

بدترین کاری که می توان با آیات قرآن انجام داد این است که آنها را از بستری که درش قرار گرفته اند جدا کنیم و بعد بگردیم ببینیم احادیث و روایات درباره آن چه گفته اند و آیه در شأن چه چیزی یا چه کسی نازل شده است. بعنوان مثال: آیه ۸٦ سوره هود را خدمتتان معرفی می کنم که به آیه بقیت الله معروف است و می گویند در شأن امام زمان نازل شده است.

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ[۱۱:۸۶]

۱- آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه‌های حلال) برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید! و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم!

۲- (مال و سرمایه‌ی حلالی که) خداوند (برای شما) باقی

گذارده (از مال و ثروتی که در اثر کم فروشی بدست می‌آورید) برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید، و من نگهبان شما (بر حفظ ایمانتان و پذیرش این راه) نیستم.

۳- آنچه خدا [در کسب و کارتان از سود و بهره پس از پرداخت حق مردم] باقی می گذارد، برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید، و من بر شما نگهبان نیستم.

۴- (و بدانید که) آنچه خدا بر شما باقی گذارد برای شما بهتر است (از آن زیادتی که به خیانت و کم و گران فروشی به دست می‌آورید) اگر واقعا به خدا ایمان دارید. و من نگهبان شما (از عذاب خدا) نیستم.

ترجمه های ۱ و ۲ و ۳ و ٤ به ترتیب مربوط به آقایان: مکارم شیرازی، قرائتی، انصاریان و الهی قمشه ای می باشند. همه این افراد معمم هستند و امام زمان را باور دارند اما همانگونه که می بینید، در ترجمه آیه بقیت الله اسمی از امام زمان نبرده اند و بقیت الله را مال و سرمایه حلال معنا کرده اند در حالیکه آنچه در اذهان عامه مردم از عبارت بقیت الله نقش بسته، مهدی موعود یا امام زمان است. بقیت الله را چه کسانی بر سر زبانها انداخته و آن را بصورت نماد مهدی موعود در آورده است؟ آنها مردم کوچه و بازار که نیستند، بقال و قصاب و نانوا و مهندس و پزشک هم که نیستند، قطعاً همین مترجمین، مفسرین و مدرسین حوزه های علمیه هستند، آیا غیر از این است؟ با تشویق و ترغیب همین افراد است که نماد مهدی بر روی بیلبوردها، پرچمها و تابوها نقش بسته است.





پس چرا بقیت الله را در قرآن، مال و سرمایه حلال ترجمه و تفسیر می کنند اما به عوام الناس که می رسند می گویند منظور مهدی موعود است؟ این دوگانگی برای چیست؟

وقتی ملاک صرفاً قرآن باشد غالباً نمی توان در آن دست برد وذهن خواننده قرآن ومردمی را که با این کتاب آشنایی دارند، از واقعیت منحرف کرد و به اصطلاح آیات را تحریف نمود. در سوره هود نقل است که شعیب برای اهل مدین فرستاده می شود تا آیات خدا را به آنها ابلاغ کند و از عقوبتی که در انتظار آنهاست برحذر دارد و انذار نماید.

او خطاب به مردم خود می گوید:

ای قوم من! خدا را تعبد و فرمانبرداری کنید که جز او خدای دیگری ندارید، کم فروشی نکنید، وقتی کالایی را برای مردم وزن یا پیمانه می کنید چیزی از آن نکاهید و کم نگذارید. من خیر خواهتان هستم و از روزی که عذاب الهی شما را احاطه می کند بیمناکم. ای قوم من! وقتی چیزی را وزن یا پیمانه می کنید، مساوات را رعایت نمایید و حق مردم را تمام و کمال به آنها بدهید. بر سر مال مردم نزنید و کالاهای آنها را بی ارزش جلوه ندهید، از عدالت در نگذرید و فساد نکنید. اگر ایمان داشته باشید، آن سود و منفعتی که خدا باقی می گذارد برایتان بهتر است و من نگهبان اعمال شما نیستم.[1]

حالا بیایید در کلام شعیب بجای عبارت: «آن سود و منفعتی که خدا باقی می گذارد برایتان بهتر است» بگذارید «مهدی موعود را که خدا برایتان باقی می گذارد بهتر است» آیا بنظرتان متن فوق پذیرای این جمله هست؟ کاملاً مشخص است این عبارت با متن قرآن همخوانی ندارد و آیات آن را دفع می کنند. اما اگر تعدادی حدیث و روایت به اصطلاح متواتر

۱- سوره هود، آیات ۸۴ تا ۸۶

و مستند بر روی آیات سنجاق شوند، آنگاه می توان اذهان را از معنای حقیقی آیات منحرف کرد. در روایات آمده وقتی مهدی ظهور می کند، به کعبه تکیه می دهد و ۳۱۳ نفر در کنار او گرد می آیند. اولین چیزی که مهدی بعد از ظهور به زبان می آورد این آیه است: (بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين) سپس مي گويد اي مردم من بقية الله در زمين هستم وخليفه خداوند و حجت او بر شما .پس هيچ كس به وي سلام نمي كند مگر اينكه مي گويد سلام بر تو اي بقية الله....[1] آنگاه مردم این روایت را باور می کنند و اینگونه حق با باطل تلبیس می شود.

در مورد آیه ۱٦۹ آل عمران(معروف به آیه شهدا) نیز یک چنین اتفاقی افتاده و روایاتی که بر روی آیه سنجاق شده اند، اذهان را از معنای اصلی آن منحرف کرده اند. من در اینجا قصد دارم سنجاق را جدا کنم و با پس زدن روایاتی که آیه را تلبیس کرده اند، حقیقت را به شما نشان دهم. به همین منظور شمه ای از آیات ماقبل(از آیه ۱۵۲ به بعد) را خدمتتان بیان می کنم تا خوب در فضای ماجرا و جریان امر قرار گیرید، ان شاء الله این شما را در درک مفهوم حقیقی آیه کمک خواهد کرد.

آنگونه که از آیات دستگیر می شود، جنگی میان مسلمانان و مشرکین رخ داده(حالا اُحُد یا هرچی) که به کشته شدن تعدادی از مسلمانان، و البته

۱- الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ج ۲ ص ۱۱۳۳- ۱۱۳۵

مشرکین، منجر می شود. خداوند قبل از شروع جنگ به مسلمانان وعده پیروزی می دهد و این اتفاق هم می افتد بگونه ای که موفق می شوند مشرکین را بکلی تار و مار کنند تا اینکه عده ای از مسلمانان، درست بعد از اینکه پیروزی را به چشم خود می بینند، در کار جنگ سستی می کنند و از امر رسول الله سر باز زده و از تعقیب مشرکین دست بر می دارند که همین موضوع احتمالاً باعث می شود تا مشرکین تجدید قوا کرده و برگردند و جمعی از مسللمانان را از دم تیغ بگذرانند. حالا نجواهایی در داخل سپاه اسلام شنیده می شود: اگر در این جنگ، ما بر حق بودیم کشته نمی شدیم. خداوند در پاسخ می فرمایند کشته شدن در جنگ دلیل بر نا حق بودن آنها نیست و اگر بجای میدان جنگ در خانه های خود بودند، آنکس که مرگ برش نوشته شده، حتماً کشته می شد. از طرف دیگر کسانی که در جنگ شرکت نکرده ودر خانه مانده اند شروع به ملامت مجاهدین می کنند که اگر از شهر بیرون نمی رفتند و در جنگ شرکت نمی کردند، نمی مردند یا کشته نمی شدند و خداوند در پاسخ می فرماید مرگ و زندگی بدست اوست، اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید مورد مغفرت الهی قرار می گیرید و این از مالی که جمع می کنند برایتان بهتر است. از طرفی، بر خلاف باور جاهلی، مرگ پایان همه چیز نیست چون اگر بمیرید یا کشته شوید در پیشگاه الهی محشور

خواهید شد. دقت کنید چیزی که در اینجا خداوند بر آن تاکید دارد محشور شدن و رستاخیز پس از مرگ است نه ورود به بهشت برزخی. منافقینی هم که به بهانه های واهی در خانه مانده و به جنگ نرفته اند، رزمندگان را ملامت کرده و می گویند اگر پیش آنها می ماندند و به جنگ نمی رفتند کشته نمی شدند. اینجاست که خداوند در پاسخ می گوید:(ای کسی که مرگ را پایان همه چیز می دانی)کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه آنها زنده هستند و نزد پروردگارشان از رزق و روزی برخوردارند.

این سومین باری است که خداوند دارد پاسخ منافقین ملامتگر را می دهد با این تفاوت که در اینجا پاسخ خداوند صرفاً درباره کسانی که در راه خدا کشته شده اند می باشد در حالیکه در دوبار گذشته مردگان را نیز شامل می شد چرا؟ چون در آن دو جا منافقین درباره کسانی که مردند یا کشته شدند صحبت کردند و خداوند نیز در پاسخ گفت:

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ[۳:۱۵۷]

اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آنها جمع آوری میکنند، بهتر است!

وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ[**۳:۱۵۸**]

و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می‌شوید.

اگر می بینید خداوند در آیه ۱۶۹ صرفاً در

فهرست

باره کشته شدگان صحبت کرد بخاطر این بود که منافقین گفتند:لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا - اگر از ما اطاعت می کردند کشته نمی شدند. در صورتی که بار اول گفتند:لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا - اگر پیش ما می ماندند نمی مردند و کشته نمی شدند. به همین خاطر خداوند نیز گفت: وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ یعنی هم درباره کسانی که مردند حرف زد و هم درباره آنان که کشته شدند.

بنابراین اینگونه نیست که فقط کشته شدگان مشمول حیات پس از مرگ شوند بلکه آنان که مرده اند نیز مشمول چنین حیاتی می شوند و همگی در پیشگاه الهی محشور خواهند شد و درضمن حیاتی که خداوند دارد درباره آن حرف می زند همان حیات معروف اخروی است که صدها بار درقرآن وعده اش را داده نه حیات نا شناخته و مجهول برزخی که صرفاً اختراع بشر است و کوچکترین نشانی از آن در قرآن یافت نمی شود.

در اینجا می خواهم آیه ای را خدمتتان معرفی کنم که شباهت زیادی به آیایه ۱۶۹ سوره آل عمران دارد. این آیه ۵۸ سوره حج است:

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ[۲۲:۵۸]

و کسانی که در راه خدا هجرت کردند ، سپس کشته شدند یا مردند خداوند به آنها رزق نیکو می دهد که او بهترین روزی دهندگان است

این هم آیه ۱٦۹ سوره آل عمران:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ[۳:۱۶۹]

گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگار خود رزق و روزی می گیرند

من کلمات کلیدی مشترک دو آیه را به رنگ قرمز نشان داده ام تا شباهتی را که این دو آیه با یکدیگر دارند برجسته کنم. طباطبایی در انتهای تفسیر آیه ۵۸ حج، مضمون آیه را اینگونه بیان می کند:

«و ان اللّه لهو خير الرازقين این جمله آیه را ختم می کند، و مضمون آن را که رزق حسن (نعمت اخروی) است تعلیل می نماید، چون بعد از مردن و کشته شدن جز آخرت جایی نیست که آدمی در آن رزق حسن بخورد. و اصولا در آیات قرآنی اطلاق رزق بر نعمتهای بهشت شده ، مانند آیه احیاء عند ربهم یرزقون.... لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ»[۱]

علی رغم شباهت زیاد این آیه با آیه ۱٦۹، طباطبایی هیچ صحبتی از زندگی و رزق و بطور کلی بهشت برزخی نمی کند و معتقد است این یک رزق اخروی و مربوط به بهشت آخرت است و اعتراف می کند بعد از مردن و کشته شدن جز آخرت جایی نیست

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۵۶۵

که آدمی در آن رزق حسن بخورد. حالا من کاری ندارم این اعتراف سهوی بوده یا عمدی، اما چرا آن جنجال و هیاهویی که در آیه ۱۶۹ بر سر زندگی برزخی شهدا وجود دارد در آیه سوره حج نیست؟ آیا ممکن است به دلیل احادیث و روایات نسبتاً زیادی باشد که بر روی آیه ۱۶۹ سنجاق شده و آن را تلبیس کرده اند؟

از این که بگذریم، دو تا آیه کلیدی دیگر وجود دارند که در پی آیه ۱۶۹ می آیند و بخوبی ماهیت حیاتی را که در آیه مورد بحث ذکر گردیده تبیین می کنند.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ[۳:۱۷۰]

به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند(ترجمه فولادوند)

تقریباً همه مترجمین و مفسرین قرآن آیه را بصورت فوق ترجمه کرده اند، ترجمه که چه عرض کنم آنچه را روایات درباره آیه گفته اند باز نشر داده اند. مترجمین عموماً عبارت: يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ را شادی کردن شهدا برای همرزمانشان که هنوز نمرده و به آنها ملحق نشده اند ترجمه کرده اند. چون یک جورایی، که البته معلوم نیست چه جوری، متوجه شده اند آنها نیز مانند خودشان

شهید می شوند و در آن سرای خوش و خرم، همه بیم و اندوهشان از بین خواهد رفت!

اولاً: آیه بعدی این شادی کردن را، رسیدن شهدا به نعمات بهشتی و فضلی که خدا به آنها عنایت کرده تعلیل می کند نه شادمانی کردن برای کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ[۳:۱۷۱]

شادمانی آنها بخاطر نعمت و فضل الهی است و اینکه خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند.

ثانیاً: شهدا از کجا متوجه شدند قرار است دوستانشان شهید شوند و به نعیم بهشت نایل آیند؟!

وقتی حتی پیامبر در زمان حیات خود مامور می شود بگوید: مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ - نمی دانم با من و شما چه خواهند کرد. وقتی به شهادت قرآن او حتی نمی داند زنانش پشت سر او چکار می کنند و چه می گویند، چگونه است که شهداء همه چیز را می دانند؟! آیا این خاصیت مرگ است که مردگان را همچون خدا به عالم غیب و شهادت تبدیل می کند؟! یا نکند خدا خودش یک چنین توانمندیهایی به آنها می دهد؟! تا جایی که آنها قادر به شنیدن هر صدایی هستند و در هر جایی می توانند حضور داشته باشند و حتی می توانند حاجات و نیازهای اهل دنیا را برآورده کنند.

با توجه به آیات قرآن، تعدادی از افراد داخل سپاه

اسلام منافق و جاسوس بودند، رزمندگانی که در زمان حیاتشان قادر به تشخیص این افراد نبودند، بعد از مرگ چگونه می توانستند تشخیص دهند کدامیک از همرزمانشان اهل نجات و رستگاری هستند که برایشان شادی کنند؟!

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ[۳:۱۷۲]

این سومین آیه بعد از آیه ١٦٩ می باشد، ببینید طباطبایی در المیزان درباره آن چه می گوید: «و از اینجا روشن می شود که همه اجابت کنندگان در این داستان واقعیت نداشته اند بلکه در بینشان کسانی بوده اند که اجابتشان به مصلحت روزگار بوده چون نشانیهای اجابت باطنی را که احسان و تقوا است نداشته اند، تا مستحق اجر عظیم خدای سبحان بشوند»[1]

با یک چنین وضعیتی شهدا از کجا می دانستند کدام یک از همرزمانشان مستحق اجر و پاداش هستند تا برایشان شادمانی کنند؟! در قرآن نقل می شود کسی که نامه عملش را به دست راستش می دهند می گوید:

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ[۶۹:۲۰]

من گمان داشتم به حسابم خواهم رسید

هرچند اکثر مترجمین در اینجا ظن را یقین معنا

۱- تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹۹

کرده اند ولی این کلمه نه در اینجا و نه در هیچ جای دیگری معنای یقین نمی دهد. و این یعنی کسی که نامه عملش را به دست راستش داده اند، تا قبل از اینکه آن را بخواند نسبت به وضعیت خود یقین نداشته ولی گمان می کرده وضعش بد نباشد. حالا تصور کنید یک چنین شخصی که حتی در قیامت از نتیجه اعمال خود در ظن و گمان است، در برزخ کذایی از کارنامه اعمال دیگران به یقین اطلاع داشته باشد و برای اینکه روزی قرار است در بهشت برزخی به او بپیوندد پایکوبی کند!

حقیقت این است که نه محسنین و نه مفسدین تا قبل از دریافت نامه اعمال خود، مطمئن نیستند قرار است با آنها چه کار کنند تا چه رسد به اینکه از پرونده دیگران نیز اطلاع داشته باشند.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ[۶۹:۲۵]

و اما آنکس که کتابش را به دست چپش می دهند می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ[۶۹:۲۶]

و از حسابم آگاه نمی شدم

عجب آدمهایی پیدا می شوند! هزاران سال یا شاید میلیونها سال در جهنم برزخی حساب کتاب پس می داده حالا تازه یالیتنی یالیتنی می کند که ای کاش حسابش را نمی دانسته! کدامیک راست نیستند؟ جهنم برزخی یا حرف این بابا که پرونده خودش را گرفته و دارد وانمود می کند از آن بی خبر بوده؟

همانگونه که عرض کردم، شادمانی شهدا بخاطر رسیدنشان به فضل و جنت نعیمی است که خدا به آنها ارزانی داشته نه همرزمانشان و این چیزی است که در آیه بعد بطور صریح و روشن توضیح داده شده است. اگر نظر بنده را درباره جمله: يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِم بخواهید، به باور بنده حرف با در بِالَّذِينَ برای مصاحبت و معیت است، یعنی در عبارت فوق بجای بِالَّذِينَ می توان قرار داد مَعَ الَّذِينَ و جمله را اینگونه نوشت: َسْتَبْشِرُونَ مَعَ الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِم. مترجمين و مفسرين قرآن بیشتر از آنکه نظرشان به آیه قرآن باشد، نگاه می کنند ببینند روایات درباره آن چه گفته اند تا آن را در ترجمه لحاظ کنند، به همین خاطر است که یک اشتباهی را همگی با هم تکرار می کنند. آنها در ترجمه عبارت فوق نوشته اند: و برای کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند شادمانی می کنند. معلوم نیست کلمه هنوز را از کجا می آورند، چون در متن آیه این کلمه یا چیزی که بتوان هنوز را جایگزین آن کرد وجود ندارد. از طرفی مترجمین فارسی، بجز یکی دو نفر، یا از ترجمه مِنْ خَلْفِهِم ، که یک نقش کلیدی در آیه ایفا می کند، صرف نظر نموده یا آن را اشتباه ترجمه کرده اند. آقای خرمدل جمله يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِم را اینگونه ترجمه کرده: خوشحالند به خاطر کسانی که بعد از آنان مانده‌اند (و هنوز در

راه خدا می‌رزمند و به فوز شهادت نائل نشده‌اند و) بدیشان نپیوسته‌اند.

همانگونه که می بینید، ایشان مِنْ خَلْفِهِم را بعد از آنان ترجمه کرده و کلمه هنوز را داخل پرانتز قرار داده تا نشان دهد جزء آیه نیست. پس اجازه دهید آن چرا مربوط به آیه نیست برداریم و متن را بدون پرانتز بنویسیم: «خوشحالند به خاطر کسانی که بعد از آنان مانده‌اند و بدیشان نپیوسته‌اند» حالا این خوشحالی آنها برای چیست؟ با توجه به مفهوم ظاهری جمله، آیا خوشحالی آنها برای این است که همرزمانشان با آنها کشته نشده اند و همچنان می توانند از نعمت زندگی برخوردار باشند؟! پس برای چیست؟ حقیقت این است که شادمانیشان برای کسانی که در جنگ کشته نشدند نیست بلکه دارند با کسانی که در جنگ کشته نشدند و به اموات ملحق نگردیدند شادمانی می کنند و این خوشحالی بخاطر نعمتی است که خداوند از فضل خویش در حقشان ارزانی داشته است. این یعنی چه؟ یعنی اینکه در راه خدا چه بمیری و چه کشته شوی اجر و مغفرت الهی نصیبت خواهد شد و کشتگان و مردگان نیکوکار همگی با هم در سرای آخرت و بهشت موعود شادمان و خوشحال خواهند بود و این معنای حقیقی آیه مورد بحث است. شاید این مطلب بعضی را گیج کند به همین خاطر سعی می کنم آن را بیشتر باز کنم.

در قرآن به صراحت آمده که قوم پیامبر هیچ اعتقادی به آخرت نداشتند و می گفتند:

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ[۲۳:۳۷]

زندگی ما فقط در این دنیاست، می میریم و زنده می شویم و بعد از مرگ زنده نخواهیم شد.

حالا عده ای با همین طرز فکر دارند درباره کسانی که در جنگ کشته شده اند می گویند: اگر از ما اطاعت می کردند و به جنگ نمی رفتند کشته نمی شدند، یعنی برای همیشه از بین نمی رفتند. و خداوند در پاسخشان می گوید دارند اشتباه می کنند چون آنها برای همیشه نابود نشدند. بلکه در سرای آخرت، سرایی که بعد از سرای دنیا قرار است خلق شود، زنده هستند و همراه برادرانشان که در جنگ کشته نشدند، خوشحال و شادمانند. عبارت بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمِ ما را به این اطمینان می رساند که حیات مورد نظر، یک حیات اخروی است چون فقط در یوم الآخر(روز دیگر) است که زندگان می توانند در کنار مردگان باشند؛ منی که الآن زنده ام به هیچ طریقی نمی توانم پدر مرحومم را ملاقات کنم مگر اینکه با ماشین زمان داساتانهای علمی تخیلی به آخرت، که در آینده دنیا قرار گرفته، سفر کنم. اگر دین مادری فرقی بین مرده و زنده نمی گذارد و این دو را در حیات مساوی می داند، بخاطر این است که دین مادری است نه دین الهی و پایه بنیادش اوهام و خرافات و باورهای پوچ و بی اساس است. با

توجه به اینکه معنای ریشه ای مرگ یا موت، انتفاء و نبود حیات است.[۱] وقتی خداوند می فرمایند: وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ - مردگان با زندگان هرگز برابر نیستند، یعنی کسی که مرد نمی تواند در آن واحد زنده هم باشد. یا آنجا که می فرمایند: كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ - مرده بودید پس شما را زنده کرد، یعنی یک زمانی شما هیچ نبودید و هیچگونه حیاتی نداشتید نه اینکه در یک جایی بودید و حیات داشتید ولی جسم مادی نداشتید.

اما خداوند برای اینکه از آخرت خبر بیاورد تا بدانیم آنان که در راه خدا کشته شده یا مرده اند، در بهشت جاویدان زنده اند، نیازی به ماشین زمان ندارد چون: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ و این یکی از بارزترین صفات خداوندی است. هر چقدر که ذهن به گذشته برود و هر چقدر به آینده برود باید خدا در آنجا حضور داشته باشد و الا خدا نیست. در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارند که خداوند گوشه هایی از آینده را نشان می دهد و بشر را از وقایعی خبردار می کند که به وقوع نپیوسته اند. در تورات که چند هزار سال قبل از پیامبر نگارش یافته، ظهور حضرت محمد را اطلاع می دهد. به زکریا مژده یحیی را می دهد آن هم از زنی نازا. یوسف را مطلع می کند که قرار است هفت سال آسمان خوب ببارد و پس از آن هفت سال نبارد و خشکسالی شود. از زمین خبر

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۱۹۶

می دهد که قرار است متلاشی شود و از آسمان می گوید که طومارش در هم پیچیده شده و دوباره از نو خلق خواهد شد. از بهشتیان می گوید که او را سپاس می گویند بخاطر اینکه به وعده خود عمل کرد و آنها را وارثان زمین گردانید. حتی از صحبتهای زیر لبی محشور شدگان در روز قیامت ما را خبردار می سازد.

براستی خداوند چگونه این کار را می کند؟!

آیا اینها را از روی سناریوی هستی، که قبلاً نوشته، می گوید وخودش منتظر است تا گذر زمان آنچه را نوشته به مرور محقق سازد؟ در اینصورت او نیز مخلوقی در حصار زمان خواهد بود و از ویژگی اول و آخر بودن برخوردار نیست. کسی که دارد این اخبار را به ما می دهد، اول و آخر و ظاهر و باطن و خالق و فرمانروای کل هستی، الله، رحمن، و رحیم است. او گذشته و آینده را به عینه می بیند. همان دمی که برق شمشیر رزمندگان بدر را به به نظاره نشسته شاهد شادمانی و تنعم آنها در بهشت نیز هست.

بنابر آنچه گفته شد، آیه ۱٦۹ آل عمران، بعنوان مهمترین آیه ای که از آن برای اثبات برزخ و بهشت برزخی سوء استفاده کرده اند، صرفاً دارد درباره شادمانی و تنعم مجاهدین فی سبیل الله(چه آنها که کشته شده اند و چه آنها که به مرگ طبیعی مرده اند) صحبت می کند و به عالم اموات(= عالمی خیالی

برای موجوداتی خیالی که از هیچ حیاتی برخوردار نیستند) ارتباط ندارد.

جهنم برزخی

آیات ٤٥ و ٤٦ غافر مهمترین آیاتی هستند که از آنها برای اثبات جهنم برزخی سوء استفاده شده است، اجازه دهید این دو آیه را مورد بررسی قرار دهیم تا ببینیم حقیقت از چه قرار است.

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ[۴۰:۴۵]

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ[۴۰:۴۶]

خداوند او را از خدعه های بد آنها حفظ کرد و آل فرعون گرفتار عذاب بدی شدند(۴۵) آنها صبح و شام بر آتش عرضه خواهند شد و روزی که قیامت برپا گردد، گفته شود آل فرعون را در عذاب شدیدتر داخل کنید(۴۶)

مترجمین عبارت النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا در آیه ٤٦ را «بر آتش عرضه می شوند» معنا کرده اند تا نشان دهند آل فرعون اینک در جهنم برزخی بر آتش عرضه می شوند. اگر من بجای «بر آتش عرضه می شوند» بنویسم « بر آتش عرضه خواهند شد» کسی نمی تواند ایراد بگیرد. مانند آنجا می که می فرماید: أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ «آنها بر پروردگارشان عرضه خواهند شد»[1]

حالا من قصد دارم خط قرمز رنگ را از ترجمه

۱- سوره هود آیه ۱۸

فوق حذف کرده و متن را باز نویسی کنم تا ببینیم ترجمه به چه صورت در خواهد آمد.

خداوند او را از خدعه های بد آنها حفظ کرد و آل فرعون گرفتار عذاب بدی شدند(۴۵) و روزی که قیامت برپا گردد، گفته شود آل فرعون را در عذاب شدیدتر داخل کنید(۴۶)

آیا اینکه می گوید آل فرعون گرفتار عذاب شدند می تواند منظورش عذاب غرق شدن و نابودی باشد؟ مسلماً اینچنین است چون در قرآن به دو نوع عذاب اشاره شده; یکی عذاب دنیوی اعم از طوفان و سیل و زلزله و غیره و دیگری عذاب اخروی. در سوره هود نقل شده که نوح خطاب به قوم خود می گوید:

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ

بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد، و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد[۱]

طباطبایی در تفسیر این آیه می نویسد:[۲]

«و در جمله ((من یاتیه عذاب)) منظور از عذاب ، عذاب دنیوی است که موجب انقراض و ریشه کن شدن می شود، و آن همان عذاب غرق است که سرانجام آن قوم کافر را منقرض نموده و خوار و ذلیل

۱- سوره هود آیه ۲۹
۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۳۳۷

کرد، و مراد از ((عذاب مقیم)) در جمله ((دو یحل علیه عذاب مقیم)) عذاب آتش در آخرت است که عذابی است ثابت و دائمی ، دلیل بر گفتار ما نیز که گفتیم عذاب اول دنیوی و عذاب دوم اخروی است ، مقابله ای است که در این دو واقع شده ، و کلمه عذاب - به صورت نکره یعنی بدون الف و لام در عبارت - تکرار شده و اولی توصیف به اخزاء و دومی به اقامه شده.»

همانگونه که ملاحظه کردید، حذف جمله قرمز رنگ تاثیری بر معنای آیات نگذاشت و این از ویژگیهای جملات معترضه می باشد. در واقع جمله: آنها صبح و شام بر آتش عرضه خواهند شد یک جمله معترضه است که توضیح می دهد قرار است آل فرعون چه بلایی سرشان بیاید. در قرآن از این جملات معترضه زیاد به چشم می خورند. بعنوان مثال توجهتان را به دو آیه زیر، که از نظر ساختاری مشابه دو آیه سوره غافر هستند، جلب می کنم:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا[۱۸:۳۲]

كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا[۱۸:۳۳]

و برای آنان، آن دو مرد را مَثَل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو را با درختان خرما پوشاندیم، و میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم(۳۲) آن دو باغ میوه خود را بی کم و کاس می دادند، و در خلال

آن دو، نهری جاری ساخته بودیم.

بیایید در اینجا نیز جمله معترضه را که با رنگ قرمز نشان داده شده حذف کنیم و آن را از نو بنویسیم:

و برای آنان، مثال دو مردی را بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو را با درختان خرما پوشاندیم، و میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم(۳۲) و خلال آن دو نهری جاری ساخته بودیم(۳۳)

ببینید حذف جمله هیچ تاثیری بر مفهوم دو آیه، که دارند ساختار آن دو باغ را تشریح می کنند نگذاشت. در اینجا جمله معترضه در بین جملاتی که دارند ساختار باغ را تشریح می کنند قرار گرفته تا وضعیت ثمردهی آن دو باغ را تشریح نماید. همانگونه که عرض کردم جملات معترضه در قرآن فراوان هستند و چندین آیه نیز وجود دارند که هم به عذاب دنیوی و هم به عذاب اخروی که شدیدتر است اشاره دارند.[۱] به همین ترتیب دو عذابی که در آیات **۴۵** و **۴۶ غافر** آمده، اولی عذاب دنیوی و دومی عذاب اخروی است و ابداً به عذاب برزخی اشاره ندارد. برزخ و بهشت و جهنمش اختراع دین مادری هستند و از آنها کوچکترین اثری در قرآن و دین الهی وجود ندارد. علاوه بر آیه موسوم به شهدا و آیات ۴۵ و ۴۶ غافر، آیات دیگری نیز وجود دارند که حیات برزخی

۱- رعد آیه ۳۴، زمر آیه ۲۶، فصلت آیه ۱۶، قلم آیه ۳۳، سجده آیه ۲۱، بقره آیه ۸۵.

را به آنها نسبت داده اند، چون پرداختن به همه آنها

جز اتلاف وقت و طولانی کردن مطلب کاری از پیش نمی برد. من فقط به دو تا اشاره کرده و این فصل را خاتمه می دهم.

در سوره یس خداوند قریه ای را مثال می زند که سه تن از رسولانش را به آنجا می فرستد و اهل قریه آنها را تکذیب می کنند. سپس مردی از حاشیه شهر می آید و به قوم خود می گوید از رسولان الهی، که اجری از شما نمی خواهند و هدایت یافته اند، تبعیت کنید و بعد از آیین قوم خود اعلام برائت کرده و به فرستادگان خدا ابراز ایمان می کند.[1] ازینجا به بعد قرآن درباره او می گوید:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ[۳۶:۲۶]

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ[۳۶:۲۷]

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ[۶:۲۸]

گفته شود داخل بهشت شو، گوید ای کاش قوم من می دانستند(۲۶) که پروردگارم مرا بخشید و از مکرمین قرارم داد(۲۷) بعد از او برای آن قوم هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، آری ما چیزی نازل نکردیم(۲۸)

بطوری که از آیه ۲۸ دستگیر می شود، ظاهراً آن مرد توسط قومش کشته می شود، اما آیات ۲۶ و ۲۷ در پی این نیستند که بگویند او بعد از مرگ

۱- سوره یس آیات ۱۳ تا ۲۹

وارد بهشت برزخی شده است. آنچه باعث بوجود آمدن چنین تصوری اشتباهی شده این است که وقتی شخص مورد ذکر داخل بهشت می شود می گوید: ای کاش قوم من می فهمیدند پروردگارم مرا مورد مغفرت قرار داد و تکریمم کرد. چون تصور بر این است که او این حرف را زمانی زده که قومش هنوز در قید حیات بودند و لذا ناگزیر باید پذیرفت او در بهشت برزخی و قبل از قیامت چنین حرفی زده است. اما حقیقت این است که قوم او، به شهادت قرآن، کافر بودند و فرستادگان خدا را به سنگسار و شکنجه تهدید می کردند، طبیعی است که چنین افرادی وارد بهشت نشوند و شخص مورد نظر، قوم خود را در بهشت جاویدان نبیند و آرزو کند ای کاش آنها از وضعیت خوبش اطلاع می داشتند. ما آیه داریم که نظیر همین حرف را اهل جهنم زده اند:

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ[۳۸:۶۲]

آنها می‌گویند: «چرا مردانی را که ما از اشرار می‌شمردیم (در اینجا، در آتش دوزخ) نمی‌بینیم؟!

اگر در آیه ۲۶ می بینید از افعالی همچون قیل و قال، که ماضی هستند، استفاده شده، بخاطر این است که استفاده از فعل ماضی برای مستقبل محقق الوقوع رایج است و در قرآن بسیار مورد استفاده قرار گرفته است.

یکی دیگر از آیاتی که آن را به جهنم برزخی نسبت داده اند آیه زیر است:

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا[۷۱:۲۵]

به کیفر بدیهایشان غرق شدند و به آتش در افتادند و سوای الله یاوری نیافتند

به احتمال زیاد علت اینکه مفسرین و مترجمین اصرار دارند بعضی آیات را بگونه ای ترجمه کنند که بتوان آن را به حیات موهوم برزخی نسبت داد، روایات متعدد و به اصطلاح متواتری هستند که بر روی آیات سنجاق شده اند. اگرچه امروزه محققین قرآن تا حدودی از شر چماق تفسیر به رای رهایی یافته اند، اما همچنان سایه نحس آن بر سر کسانی که بخواهند صرفاً به رای خودشان قرآن را تفسیر نمایند سنگینی می کند و باید حتماً آراء گذشتگان یا به اصطلاح معصومین را در ترجمه و تفسیر خود لحاظ کنند چون در روایات آمده است:

مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِه فَلْيَتَبَوَّا مقْعَدَهُ مِنَ النّار

هرکس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، برای خود جایی در آتش دوزخ انتخاب کرده است

مَنْ فسَّرَ الْقُرآنَ وَ آَصابَ الْحَقّ فَقَدْ اَخطَأَ[1]

هرکسی قرآن را به رأی خویش تفسیر کند هرچه هم صحیح باشد، باز خطا کرده است

روی این نا حساب اکثراً آیات را بگونه ای ترجمه می کنند که رای معصوم نیز در آن لحاظ شده و تفسیر به رای نشود.

۱- التبیان، جلد ۱، صفحه ۳

حال چنانچه آیه مورد بحث را فارق از رای معصوم ترجمه کنیم می توان نوشت:

به کیفر بدیهایشان غرق شدند، سپس در آتش دوزخ در افتند و سوای الله یاوری نیابند

هیچکس نمی تواند به چنین ترجمه ای ایراد دستوری بگیرد چون همانگونه که عرض کردم، استفاده از فعل ماضی برای آینده حتمی و محقق الوقوع کاملاً رایج بوده و در قرآن به کرات و به فراوانی از فعل ماضی بجای فعل مستقبل استفاده شده است.

تکرار می کنم در کتاب خدا فقط از دو حیات اسم برده شده و در آن کوچکترین اثری از یک حیات میانی یا برزخی یافت نمی شود. در سخنان و محاورات قوم پیامبر و حتی یهود و نصارا، صحبتهای زیادی درباره زندگی دنیوی و اخروی وجود دارد ولی کوچکترین صحبتی از برزخ نیست. بهشتیان و دوزخیان چند ده سالی را که در دنیا زندگی کردند بخاطر دارند اما انگار از زندگی عریض و طویل و بی در و پیکر برزخی خود هیچ چیزی به یاد نمی آورند چون درباره اش کلامی صحبت نمی کنند. من پی سراغ اینکه چرا فلاسفه برزخ را عالم خیال معرفی کرده اند نشدم ولی از منظر عامیانه، این نام واقعاً برازنده برزخ است چراکه فقط در توهم و تخیل و تصور یافت می شود و از منظر قرآن، مصداق خارجی ندارد.

از این مطلب که بگذریم، سئوالی دیگر باقی می

ماند که می بایستی پاسخ داده شود; اگر خاطرتان باشد، یکی از دلایل ذکر شده برای لزوم وجود برزخ این بود که باید جایی وجود داشته باشد که ارواح تا روز رستاخیز، به مرور در آن جمع شوند. اگر عالم برزخ وجود نداشته باشد، پس ارواح انسانها بعد از اینکه از بدن خاکی جدا شدند کجا باید بروند؟! بالاخره باید یک جایی برای اسکان آنها وجود داشته باشد و بجز عالم برزخ چه جایی می توان پیدا کرد؟

به هر حال روح چیزی است که تقریباً همه ادیان آباء و اجدادی و موروثی آن را پذیرفته و باورش کرده اند. لذا باید توضیح داد این روح بعد از جدایی از بدن چه می شود و کجا می رود. آیا اصلاً روح، به شکلی که در دین مادری شناخته شده، وجود خارجی دارد یا همچون برزخ زائیده خیال و توهم بشر است؟ بنده دو فصل بعدی را به این موضوع مهم اختصاص داده ام تا ببینیم آیا قرآن نیز باور دین مادری به روح را تایید کرده یا خیر.

تقریباً می توان گفت همه ادیان، از هندو، یهودی و مسیحی گرفته تا شیعه، سنی، بهایی و غیره، اصل جاودانگی روح را باور دارند.[۱] در بعضی ادیان مانند هندو، شخص پس از مردن براساس اینکه چگونه عمرش را گذرانده است، زندگی را در بهشت یا دوزخ(برزخ) ادامه میدهد و پس از طی مدتی معین دوباره در زمین متولد میشود.[۲] خلاصه این چرخه تولد و مرگ(تناسخ) آنقدر تکرار می شود تا روح آدمی به کمال برسد و به برهمن-خالق کل هستی- ملحق گردد. بعضی ادیان دیگر مانند شیعه، تناسخ را باور ندارند و معتقدند روح انسان پس از مرگ وارد برزخ می شود و تا روز قیامت همانجا می ماند و بعد از اینکه قیامت برپا شد وارد صحرای محشر می شود.

اینکه روح تا روز قیامت در برزخ می ماند به این معنا نیست که دیگر نمی تواند به دنیا سر بزند یا خبری کسب نماید. برعکس، بنابر باور موجود، روح پس از جدا شدن ازبدن خاکی و رفتن به برزخ کذایی از توانمندیها و قدرتهایی برخوردار می شود که پیش از ترک بدن، حتی آن را به خواب هم نمی دید. حالا دیگر او می تواند در آن واحد به همه جای دنیا سر بزند و هرکس او را صدا بزند، ولو زیر لب، صدایش

۱- روح هرگز نمی میرد بلکه از جایی به جایی و از بدنی به بدنی دیگر منتقل می شود.
۲- شاتوک، ۱۳۸۱ ،ص۳

را بشنود و اگر خواسته ای، حاجتی، چیزی دارد آن را برآورده نماید. روح به راحتی می تواند اجسام را جابجا کند و از هر چیزی اطلاع کسب کند. هیچ دری به روی او بسته نیست چون روح به راحتی می تواند از در و دیوار عبور کند. ارواح قادر به دیدن ما هستند ولی ما نمی توانیم آنها را ببینیم مگر اینکه چشم برزخی داشته باشیم!



شخص دارنده چشم برزخی حقیقت و نتیجه عمل دیگران را دیده و قادر خواهد بود از گذشته و آینده آنها باخبر شود.[1] چیزی که حتی پیامبر نیز در زمان حیات خود از آن محروم بود و می گفت غیب نمی داند و از آینده هیچ اطلاعی ندارد. درباره کسانس که چشم برزخی داشته اند داستان‌های مختلفی از علما مانند سید علی قاضی طباطبایی (عارف قرن چهاردهم قمری) نقل شده است.[2]

۱-قنادی.«برزخ از نگاه چشم برزخی، نشریه پرسمان، شماره ۶۷، ص ۴

۲- مطهری، آشنایی با قرآن، ۱۳۸۹ش، ج۹، ص۱۹۱.

در علم الیقین نقل شده: هنگامی که آدمی وارد قبر و برزخ شد، برزخیان به دیدار او می‌شتابند و اندکی او را آرام می‌گذارند تا وی به خود آید؛ زیرا از هول بزرگی گذشته و گردنه خسته کننده قبر، سؤال، فشار و... را پشت سر گذاشته است. سپس به او نزدیک شده از حال دوستان و یاران پرس و جو می‌کنند. اگر در پاسخ بگوید هنوز در دنیاست، امیدوار می‌شوند که بعد از مرگ به آنان می‌پیوندند و اگر گفت: قبلاً درگذشته است، در این هنگام برزخیان می‌گویند: سقوط کرد؛ یعنی گرفتار عذاب الهی شد وگرنه او را نزد ما می‌آورند.[۱]

و حق الیقین با نقل روایتی آنچه را در علم الیقین آمده نقض می کند: «از ابی الحسن اوّل (امام کاظم) (ع) پرسیدم آیا شخصی که از دنیا رفته، خانواده‌ی خویش را دیدار می‌کند یا نه؟ حضرت فرمودند: "آری. سپس پرسیدم چند وقت به چند وقت؟ حضرت فرمود: بنا به منزلتی که نزد خدا دارد، هر هفته، هر ماه یا هر سال...»[۲] حالا چرا نقض می کند؟ چون در روایت اول، برزخیان باید اخبار دنیا را از کسانی که تازه مرده اند بشنوند ولی در....

خلاصه درباره روح و برزخ آنقدر از این مطالب کذبب و ضد و نقیض فراوان است که اگر بخواهم بنویسم، بحار الانواری خواهد شد، پس نمی نویسم.

۱- علم الیقین، فیض کاشاني، ج۲، ص۱۰۶۳
۲- حق الیقین، سید عبدالله شبّر، ج۲، ص۶۷

همانگونه که قبلاً ملاحظه کردید، در قرآن هیچ خبری از آن هیاهو و مطالب ضد و نقیضی که در دین مادری راجع به برزخ و عالم اموات وجود دارد نیست و کوچکترین اثر و سرنخی از این جهان خیالی و بی در و پیکر در آن نمی توان یافت، چه در محاورات قوم پیامبر و مردم معاصر او، چه در گفتگوهای دوزخیان و بهشتیان و چه در آیاتی که بعنوان شاهدی بر وجود عالم برزخ، از آنها اسم برده شده است. پیشاپیش خدمتتان عرض می کنم در مورد روح نیز اینچنین است، در قرآن کوچکترین اثری از این موجود نامرئی و یا شفاف که می گویند در بدن انسان سکنا دارد و در هنگام مرگ و اثنای شب از آن بیرون می زند و به عالمی دیگر می رود و یا در خانه و کوچه و خیابان و بیابان به گشت و گذار می پردازد، یافت نمی شود.



در قرآن لااقل ۲۲ بار از کلمه روح استفاده شده و حتی دیده می شود قوم پیامبر نیز از او درباره

روح سئوال پرسیده اند اما هیچ کدام از این ۲۲ مورد به معنی آن موجود نامرعی برزخی نبوده است. در قرآن هیچ اثری از این روح نمی توان یافت،چه در آیات مربوط به دنیا، چه در آیاتی که از آخرت خبر می دهند و چه در عرصه محشر. دریغ از یک کلمه که از زیر زبان قوم پیامبر بیرون آمده باشد و چیزی گفته باشند که نشان دهد آنها نیز این مستأجر برزخی بدن انسان را می شناختند.

روح، به معنایی که در ادیان متنوع و مختلف وجود دارد، یک بدافزار است، یک تروجان، یک ویروس بسیار خطرناک و ویرانگر که شیطان آن را طراحی کرده تا بشر را از صراط المستقیم، که همانا قرآن است، منحرف سازد و نگذارد اهداف والای الهی تحقق یابند.

معنای لغوی و قرآنی روح

کلماتی همچون: جان، روان، وحی، فرشته و امر مهمترین مواردی هستند که در لغتنامه های فارسی در معنای کلمه روح نوشته شده اند. در معاجم لغت عرب نیز کلماتی نظیر: رحمت، فرح، نفس، وحی، جبریل، ملک و غیره برای معنای این کلمه قید شده اند. در بعضی معاجم لغت مانند مقاییس اللغه،[۱]

۱- مقاییس اللغه ج ۲، ص۴۵۴

تاج العروس و همچنین تفاسیری مانند تفسیر کبیر[1] اصل معنای روح را سعة و فراخی دانسته و سعه به معنی توانمندی است که می تواند علم، قدرت و یا چیزی دیگر باشد. قرآن این معنا را بخوبی تایید کرده تا جایی که شاید بتوان گفت، اصل معنای روح در قرآن همین سعه یا توانمندی است.

کلمه ریح، که به فارسی می شود باد، مانند روح از ریشه ر-و-ح مشتق گردیده، ابن فارسی در مقاییس اللغه نوشته اصل یاء در ریح واو بوده-رِ وح- که به علت کسره ماقبل قلب به یاء شده است.[2] در قرآن ریح، نیرویی است که ابرها را جابجا می کند، کشتی ها را به حرکت در می آورد و می تواند باعث ویرانی و خسارت شود. این کلمه حتی به قدرت درونی- روحیه- نیز اطلاق شده است:

وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ [۴۶: ۸]

از خدا و رسولش اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که سست شوید و قدرت شما از بین برود. صبر پیشه کنید که خدا همراه صابران است.

اگر بخواهم مثالی دیگر از این نوع بیان کنم آیه زیر است:

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ[۱۲:۸۷]

ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجویید و از

۱- تفسیر الرازی، ج ۲۹، ص ۲۱
۲- مقائیس اللغة، ج ۲، ص ۴۵۴.

فهرست

رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند

بطوری که ملاحظه می کنید، در آیه فوق کلمه روح، رحمت معنا شده است. اگر منظور از رحمت آن چیزی باشد که خداوند از سعه و قدرت خودش می بخشد، درست است، در غیر اینصورت بهتر است آن را قدرت معنا کنیم، به دلیل آیه زیر:

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا...[۱۲:۱۱۰]

تا اینکه انبیاء در آستانه یأس قرار گرفتند و گمان بردند به آنها دروغ گفته شده تا آنگاه که نصرت ما به آنها رسید...

این آیه ۱۱۰ یوسف است و از پیامبرانی صحبت می کند که نزدیک بود از نصرت الهی مأیوس شوند و خداوند با قدرت لایزال خویش به یاریشان آمد. بنابراین آنجا که یعقوب به فرزندان خود سفارش می کند از روح خدا مأیوس نشوند، منظور از روح خدا قدرت اوست که مردم را با آن یاری می کند. شاهد دیگر، آیاتی هستند که در آنها عباراتی همچون: أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ[۱] یا أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ[۲] آمده و نشان می دهد خداوند به یاری خود هر که را بخواهد نیرومند می کند. پس تا اینجا معلوم شد یکی از معانی روح، که البته به سعه بر می گردد، قدرت است.

یکی دیگر از معانی این کلمه که باز به معنای

۱- تفسیر الرازی، ج ۲۹، ص ۲۱
۲- تفسیر الرازی، ج ۲۹، ص ۲۱

اصلی خودش، یعنی سعه، بر می گردد، علم یا سعه علم است. این آن چیزی است که روح، آن موجود نامرئی خیالی را از رویش اختراع کرده اند.

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ[۴۲:۵۱]

هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده، با او سخن گوید. یا فرشته‌ای می‌فرستد تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند. او بلند پایه و حکیم است.[۱]

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ[۴۲:۵۲]

همچنین کلام خود را به فرمان خود به تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست. ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگانمان را که بخواهیم بدان هدایت کنیم و تو به راه راست راه می‌نمایی[۲]

همانگونه که ملاحظه می کنید، خداوند در آیه اول فرآیند وحی را اینگونه بیان می کند که فرشته ای می فرستد تا به فرمان خدا آنچه را او خواسته به پیامبر وحی کند. در آیه دوم و در ادامه مطلب قبل، خطاب به پیامبر می فرماید: به همین صورت به فرشته وحی فرمان داده تا روحی را، که قطعاً قرآن می باشد، به تو وحی کند. مترجم در اینجا روح را کلام خدا(قرآن) معنا کرده و این قول اکثر مفسرین و

۱- ترجمه آیتی
۲- ترجمه آیتی

مترجمین است.

در اینجا نکته مهمی وجود دارد که فعلاً باید آن را به خاطر بسپارید چون بعداً به آن نیاز پیدا خواهیم کرد؛ بعضی از مترجم ها عبارت مِنْ أَمْرِنَا در آیه دوم را به فرمان خود و بعضی دیگر از فرمان خود معنا کرده اند. بنظر می رسد کسانی که ترجمه دوم را برگزیده اند منظورشان همان مفهومی بوده که ترجمه اول افاده می کند. علت اینکه خداوند در هر دو آیه می فرماید وحی(کتاب آسمانی) را به اذن و فرمان خودش می فرستد حکایتی دارد که خدمتتان عرض می کنم:

قوم پیامبر معتقد بودند فرشتگان از طرف خدا اختیار تشریع دین را دارند، یعنی همان اختیاری که شیعه و سنی برای حضرت محمد و حتی صحابه نزدیک و خاندان او قائل هستند و آنها را مکمل قرآن یا شریک القرآن می دانند و این چیزی است که بی هیچ ابایی آن را بیان می کنند. در یک چنان فضایی خداوند می فرمایند فرشتگان قرآن را به اذن و فرمان خدا بر انبیاء نازل کرده اند و سر از خود نبوده. باز نظیر این حرف در آیه ۹۷ بقره آمده است: در این آیه بنظر می رسد یهودیان با جبریل دشمنی می کردند چون تصورشان بر این بود که قرآن را او بر پیامبر نازل کرده و خداوند می فرمایند کاری که جبریل کرده به اذن و فرمان خدا بوده است.

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ[۱۶:۲]

فرشتگان را با وحی به امر خویش بر هرکس از بندگانش که بخواهد فرو می‌فرستد، که هشدار دهید که خدایی جز من نیست، پس از من پروا کنید[۱]

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ[۴۰:۱۵]

او برافرازنده درجات [و] صاحب عرش است، و وحی را به فرمان خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرو می‌فرستد، تا از روز همدیداری هشدار دهد[۲]

در هر دو آیه فوق، مترجم کلمه روح را وحی معنا کرده و و پر واضح است آنچه به پیامبر وحی می شده تا بوسیله اش مردم را انذار نماید، بجز قرآن چیز دیگری نیست. در تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۵ سوره غافر نوشته شده:

«گر چه مفسران، در توضیح معنی «روح» در اینجا احتمالات مختلفی داده‌اند، اما قرائن موجود، در آیه، و همچنین آیه ۲ سوره «نحل» که می‌فرماید: «يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»، و همچنین آیه ۵۲ «شوری» که پیامبر اسلام را مخاطب ساخته، و نزول قرآن و ایمان و روح را بر او بیان می کند: «وَ

۱- خرمشاهی
۲- خرمشاهی

كَذلِكَ أَوحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الايْمانُ» همگی دلیل بر این است که روح در این‌گونه موارد، به معنی وحی و قرآن و تکالیف الهی است.

تعبیر به «مِنْ أَمْرِهِ» (به فرمان او) اشاره به این است که، اگر فرشته وحی، مأمور ابلاغ این روح است او نیز از ناحیه خدا سخن می‌گوید، نه از ناحیه خودش»[۱]

اینک به سراغ آیه ای می رویم که از نظر ساختاری فرقی با چند آیه قبل ندارد ولی به یکباره نظرها درباره آن برگشته و به سمت روح معروف دین مادری، همان موجود نامرئی که در عالم برزخ کذایی ماوا دارد، متمایل شده اند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا[۱۷:۸۵]

و از تو درباره روح می‌پرسند، بگو روح از [عالم] امر پروردگارم است، و شما را از علم جز اندکی نداده‌اند[۲]

در آیاتی که قبلاً بررسی کردیم، معنای روح واضح و مشخص بود و زیاد به روایات اجازه مانور نمی دادند، ولی متأسفانه روایات زیادی بر روی آیه اخیر سنجاق شده اند و اذهان را از درک معنای حقیقی آن منحرف کرده اند. بعنوان مثال در تفسیر المیزان[۳] روایتی نقل شده که در يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ وقتی از چیستی روح

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۶۸
۲- خرمشاهی
۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۱۳

سئوال شده گفته: التي في الدواب والناس یعنی همان چیزی است که در همه جنبندگان هست. و دوباره پرسیده شده: وما هي؟ آن چیز چیست؟ پاسخ داده شده: من الملكوت من القدرة-از عالم ملکوت و از قدرت است.

ای بسا اگر منشأ این روایت را در واقعیت تعقیب کنیم، به فیلسوفی برسیم که این چیزها را در خیال خود پرورانده است. طباطبایی نیز با نگاه فلسفی که نسبت به این موضوع دارد، آمده درباره مِنْ أَمْرِ رَبِّي کلی این طرف آن طرف کرده و صغری کبری چیده تا برسد به اینجا که روح از عالم امر پروردگار است و عالم امر نیز همان عالم ملکوت می شود که یکی از عوالم چهارگانه فلاسفه بوده و درست بالاتر از عالم ناسوت و پایین‌تر از عوالم جبروت و لاهوت قرار گرفته است!

«مراد از عالم ملکوت، همان عالم غیب و عالم نفس و عالم مجردات است که به آن عالم مثال و عالم برزخ هم اطلاق می‌گردد و آن مرتبه و نشئه‌ای است برتر از عالم طبیعت که دارای صور و ابعاد است امّا فاقد حرکت و زمان و تغییر است. این عالم خود بر دو قسم است یکی «ملکوت اعلی» که عالم مجردات محضه است مانند عالم ملائکه و دیگری «ملکوت اسفل» است که عالم صور مقداری است»[۱]

اما این حقیقت ندارد و آیه مورد بحث واضح تر

۱- سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص۳۲۵.

از آن است که بتوان چیزهایی را که فقط در خیال بشر می گنجند به آن سنجاق کرد و ذهن را از معنای حقیقی اش منحرف ساخت. اگر به موضعی که آیه درش قرار گرفته دقت کنید، خواهید دید تا چند آیه قبل و بعد از آن صحبت بر سر قرآن است و موضوع آیه نیز قرآن می باشد نه عالم ملکوت و چه می دانم برزخ و مثال و این حرفها. موضوع آیه بر سر این است که عده ای درباره روح(قرآن) از پیامبر سئوال می کنند و خداوند در پاسخ می فرمایند: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي - بگو روح به فرمان پروردگار من است. از این جواب معلوم است سئوال آنها درباره چیستی و ماهیت روح نبوده و منظور دیگری داشتند; آنها ایمان نداشتند به این که قرآن(روح) از طرف خداوند باشد و آیات بعد بخوبی گواه این مطلب هستند مخصوصاً آنجا که از پیامبر می خواهند به آسمان برود و از آنجا کتابی برایشان بیاورد که بتوانند آن را بخوانند. قوم پیامبر معتقد بودند قرآن دروغهایی است که او بافته و به خداوند بسته و یا مطالبی است که پیشینیان گفته اند و عده ای بامداد و شامگاه آن را برایش املاء می کنند و او می نویسد.[1] می گفتند یک نفر، که ظاهراً عرب نبوده، دارد قرآن را به او دیکته می کند.[2]

پس تا اینجا مشخص می شود منظور از مِنْ أَمْرِ رَبِّي

۱- فرقان آیه ۵
۲- نحل آیه ۱۰۳

این است که قرآن کار بشر نیست و فرشته وحی از طرف خداوند و به فرمان او نازل کرده، در ضمن جمله: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نمی خواهد بگوید علم شما به این چیزها قد نمی دهد، چون اصلاً منظور از الْعِلْمِ کتاب آسمانی است که خداوند آن را از سعه علم خودش به بشر عطا کرده است. به همین دلیل است که در قرآن به اهل کتاب گاهی أُوتُوا الْكِتَابَ و گاهی أُوتُوا الْعِلْمَ گفته شده است. آیه زیر یکی از آیاتی است که می توان معنای الْعِلْمَ را از آن فهمید:

وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ[۱۳:۳۷]

و بدینگونه قرآن را حکمی عربی و روشن نازل کردیم اگر بعد از اینکه از علم الهی(قرآن)برایت آمد از باورها و عقاید پوچ آنها پیروی کنی، از طرف خداوند هیچ ولی و حافظی نخواهی داشت.

آری قوم پیامبر نیز مانند سایر اقوام انبیاء یک سری عقاید پوچ و بی اساس داشتند که آنها را به خدا نسبت می دادند و گمان می بردند آنچه نزد آنهاست از طرف خداست و آنچه پیامبر برایشان آورده فقط دروغهایی است که به خدا افتراء زده است. به همین دلیل از پیامبر می پرسیدند قرآن(روح) را از کجا آورده و خداوند پاسخ می دهد: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي - بگو آن چیزهایی که شما دروغش می پندارید به امر خدا نازل شده است. شما الآن یک سری باورهای پوچ را تبعیت می کنید که گمان می برید از طرف خداست

در حالی که آنچه از طرف خدا و از سعه علم او برایتان آمده اندک است و در قالب چند کتاب آسمانی خلاصه می شود و این همه عقاید و مذاهب رنگارنگ از طرف خدا نیستند- وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

ببینید بعد از نزول قرآن چه تعداد فرقه و مذهب بوجود آمده که خود را به اسلام و خدا منتسب می کنند و هر کدام دهها جلد کتاب دارند که به انحاء مختلف آن کتابها را با حکم خدا شریک می سازند در حالیکه خداوند فقط یک کتاب(قرآن) را به آنها داده است.

اگرچه آیاتی که تا اینجا معرفی شدند نشان می دهند منظور از روح، علم الهی است که در اختیار بشر قرار گرفته، ولی پذیرش این مطلب برای بسیاری سخت و دشوار است، چون از کودکی و زمانی که ما خود را شناخته ایم، روح دین مادری در ذهنمان نقش بسته و به این راحتی پاک نمی شود.



بازهم اکثراً گمان می کنند آنچه در دین مادری

آموخته اند اصل است و هرکس چیزی غیر از آن را بگوید کسی به آن ایمان نخواهد آورد و نمی پذیرد حتی کسی مثل طباطبایی سعی می کند مطلب قرآن و کلام خدا را آنقدر چکش کاری کند تا به آن شکلی در آید که خودش باور دارد.

علاوه بر آنچه تا اینجا درباره روح گفته شد، در قرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ و رُوحِ الْقُدُسِ را هم داریم که به فرشته وحی اطلاق شده اند و ربطی به روح برزخی ندارند. فرشته وحی به این دلیل روح الامین است که روح به او امانت داده می شود تا آن را به پیامبر برساند.

حالا فقط می ماند آن روحی که در جریان خلقت آدم درونش دمیده شد و او را از سایر موجودات متمایز کرد. می خواهیم بررسی کنیم ببینیم این همان روحی است که از دوران کودکی با آن آشنا شده ایم یا حقیقت چیز دیگری است.

آفرینش آدم

«سپس خداوند مقداری خاك از قسمتهای سخت و نرم زمین، و خاکهای مستعد، شیرین و شوره‌زار آن گرد آورد، و آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد، و با رطوبت آن را به هم آمیخت تا به صورت موجودی جسبناك درآمد، و از آن صورتی دارای اعضا و جوارح، پیوستگیها و گسستگیها آفرید، آن را جامد کرد تا محکم شود و صاف و محکم و خشك ساخت تا وقتی

معلوم و سرانجامی معیّن، و آن‌گاه از روح خود در او دمید، پس به صورت انسانی دارای نیروی عقل که وی را به تکاپو می‌اندازد درآمد، و دارای افکاری که به وسیله آن در موجودات تصرّف نماید. به او جوارحی بخشید که به خدمتش پردازد و ابزاری عنایت کرد که وی را به حرکت آورد، نیروی اندیشه به او بخشید که حق را از باطل بشناسد، و همچنین ذائقه، شامّه و وسیله تشخیص رنگها و اجناس مختلف در اختیار او قرار داد، او را معجونی از رنگهای گوناگون و موادّ موافق و نیروهای متضاد و اخلاط مختلف: (حرارت، برودت، رطوبت، و یبوست و ناراحتی و شادمانی) ساخت.»[۱]

روحی که بدین سان وارد بدن خاکی می شود و بدان جان می دهد، در هنگام مرگ از بدن جدا گردیده و بدن دوباره به خاک مبدل می گردد.

«آیا هنگامی که (فرشته مرگ) وارد منزلی می‌شود، او را با حس درك می‌کنید؟ و آیا وقتی کسی را قبض روح می‌نماید وی را می‌بینید؟ و حتّی چگونگی قبض روح کردن جنین را در شکم مادر می‌توانید تشخیص دهید؟ که آیا از پیکر مادر وارد می‌شود یا این که روح به اذن پروردگار دعوت او را اجابت می‌کند (و خارج می‌شود)؟ یا این که همراه او در رحم مادر ساکن است؟ آن کس که از وصف مخلوقی مانند خود عاجز است چگونه می‌تواند پروردگار خویش

۱- مکارم شیرازی، نهج البلاغه با ترجمه فارسی روان، ج ۱، ص ۲۹

را توصیف کند؟! (و آن کس که چگونگی کار فرشته قبض ارواح را نمی‌داند با این که مخلوقی بیش نیست، چگونه انتظار دارد به کنه ذات خدا پی ببرد و او را توصیف نماید؟!)»[۱]

درباره خلقت آدم، دمیدن روح در بدن و قبض روح، روایات زیادی بر روی آیات قرآن سنجاق شده اند و من این دو را بعنوان نمونه انتخاب کردم. این همان تصویری است که از کودکی، درباره خلقت آدم و دمیدن روح، در ذهنمان نقش بسته و درک حقیقت را برایمان دشوار ساخته است. حقیقت صرفاً و مطلقاً آن چیزی است که در قرآن ثبت و ضبط گردیده و روایات اگرچه ظاهراً آمده اند تا آیات را توضیح دهند، اما همچون پرده ای تاریک آنها را پوشانده و اذهان را از درک واقعیت منحرف کرده اند. اینک بیایید تا فارغ از این روایات و باورهای آباء و اجدادی، حقیقت را در قرآن جستجو کنیم.

اجازه دهید از آیات ۱۷ و ۱۸ سوره نوح شروع کنم:

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا[۷۱:۱۷]

و خدا شما را چون نباتی از زمین برویانید.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا[۷۱:۱۸]

باز شما را بدان باز می‌گرداند و باز از آن بیرون می‌آورد.[۲]

۱- مکارم شیرازی، نهج البلاغه با ترجمه فارسی روان، ج ۱، ص ۲۴۷
۲- ترجمه آیتی

خداوند در آیه ۱۷ بنظر می رسد آفرینش نوع انسان را به رویش گیاه از زمین تشبیه کرده است.



البته این امکان هم وجود دارد که تشبیهی در کار نباشد چون نبات در لغت شامل هر چیزی است(گیاه یا غیر گیاه) که از زمین رشد می کند و خارج می شود.[۱] و این خود مدرکی است که نشان می دهد آفرینش آدم به اینصورت نبوده که خداوند آب را با خاک مخلوط کند و از گل حاصل، مجسمه آدم را درست کند و سپس از روح خودش در آن بدمد یا فوت کند تا جان بگیرد و به حرکت در آید. بدیهی است هیچ کدام از ما همچون گیاه از زمین خارج نشدیم، اگر خداوند در اینجا همه انسانها را مخاطب قرار داده به این دلیل است که منشأ همه ما همان موجودی است که از زمین بیرون آمده است

۱- لسان العرب، ج۲، ص ۹۵

در قرآن اینگونه بیان سابقه دارد و رایج است.

حالا می خواهم در باره آیه ای دیگر بحث کنم که شبیه آیه ۱۷ می باشد و می توان گفت مضمون آن آیه را بگونه ای دیگر بیان می کند.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ[۲۳:۱۲]

به یقین ما انسان را از سلاله ای از گل آفریدیم

سلاله در لغت به معنای آن چیزی است که از چیزی دیگر انتزاع شده و به نرمی خارج گردیده مانند خروج شمشیر از غلاف یا مو از داخل خمیر.[۱] فلذا در اینجا سلاله می شود آن چیزی که از درون گل بدست آمده و خارج گردیده مانند نباتات که به آرامی از زمین خارج می شوند.[۲] بنابراین تا اینجا مشخص می شود انسان از خود گل خلق نشده بلکه خلقتش از آن چیزی بوده که از گل حاصل گردیده و بتدریج خارج شده است. پس آنجا که گفت شما را از زمین رویانید تشبیه نیست بلکه عین واقعیت است. البته خلقت انسان در اینجا تمام نمی شود و پایان نمی پذیرد بلکه این آغاز آفرینش انسان است:

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ[۳۲:۷]

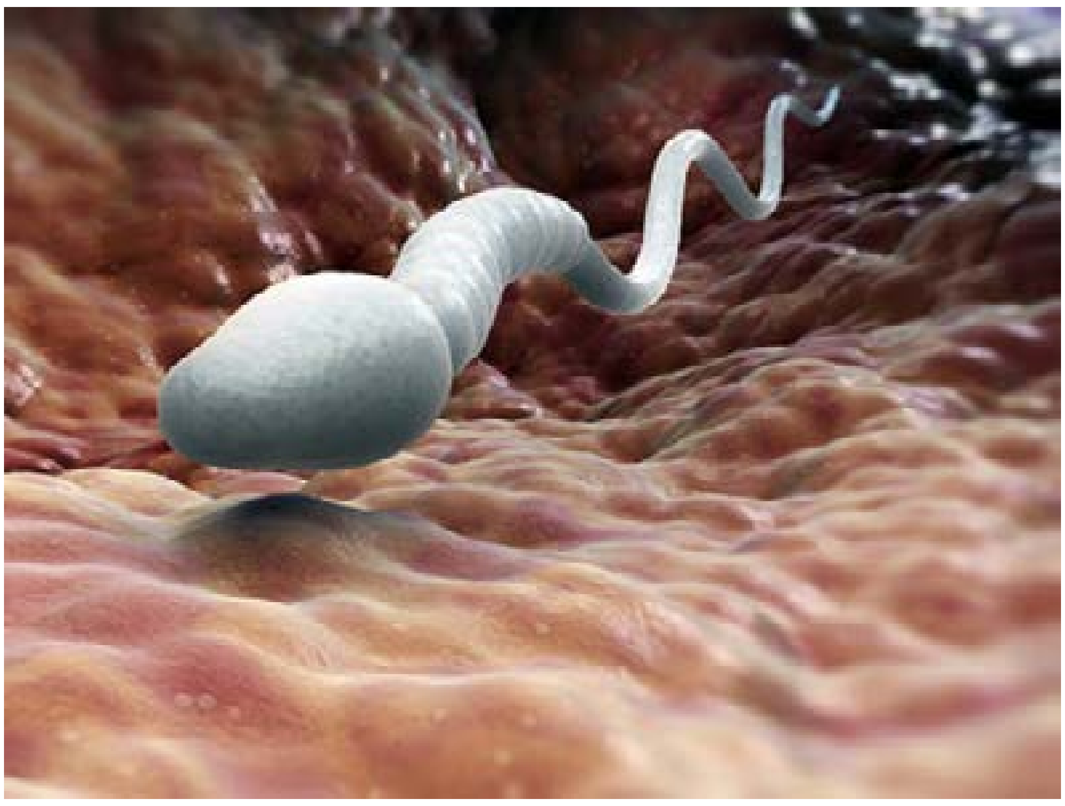
آن که هر چه را آفرید به نیکوترین وجه آفرید و خلقت انسان را از گل آغاز کرد.[۳]

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ[۳۲:۸]

سپس نسل آن را از آنچه که از مایعی بی مقدار خارج می

۱- قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۹۵
۲- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۸۶
۳- ترجمه آیتی

شود قرار داد



ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ[۳۲:۹]

سپس او را تسویه کرد و از روح خودش در آن دمید و بدین ترتیب برای شما قوای شنوایی، بینایی و مدرکه قرار داد.

در این آیه به وضوح پیداست که دمیدن روح بعد از مرحله تسویه انسان و در مرحله پایانی خلقت او اتفاق افتاده است. معنای ریشه ای کلمه سَوَّا توسط توأم با اعتدال است[۱] یعنی اینکه چیزی را در بهترین و اصلح ترین حالت خودش قرار دهی بگونه ای که اگر از جای خود انحراف پیدا کند، از وضعیت احسن و اصلح خارج شود. و چگونه به اینصورت نباشد وقتی خودش می گوید: أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیزی را در بهترین و اصلح ترین حالت خودش خلق کرد.

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۲۷۹

بنابر این آن انسانی که از گل یا حَمَإٍ مَسْنُونٍ[۱] خلق شده بود، تولید مثل کرد و سپس تسویه شد و به بهترین وضعیت ممکن در آمد ، درست در همین وضعیت بود که خداوند از روح خودش او را بهره مند ساخت.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ[۳۸:۷۱]

آنگاه که پروردگارت به ملائکه گفت: من از گل بشری خواهم آفرید

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ[۳۸:۷۲]

سپس وقتی او را تسویه کردم و از روح خود در آن دمیدم برایش سجده کنید

دقت داشته باشید خداوند نمی گوید وقتی آن بشر را خلق کردم برایش سجده کنید، می فرماید پس از اینکه او را تسویه کردم و از روح خود بهره مندش ساختم از او فرمانبرداری کنید یا به اصطلاح ساجد او باشید.

از میان انسانها فقط دو نفر هستند که خداوند آنها را برگزیده و نفخه روح کرده است: آدم و عیسی بن مریم.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ[۳:۵۹]

مثل خلقت عیسی مانند خلقت آدم است که ازخاک آفریدش و سپس به او گفت: باش و او بوجود آمد

اینکه می فرماید آدم را از خاک آفرید ممکن است این سوء تفاهم را بوجود آورد که آدم نخستین

۱- گل بد بو(لجن)- حجر آیات ۲۶، ۲۸ و ۳۳

انسانی بوده که از خاک آفریده شده در حالیکه اسناد و مدارک ارائه شده نشان می دادند آن موجودی که نخستین بار از خاک جوانه زد و رشد و نمو کرد آدم نبود. اگر در این آیه می فرماید آدم از خاک خلق شده بخاطر این است که او یک انسان است و سر منشأ انسان خاک است. همانگونه که پیشتر گفته شد، اینگونه بیان در قرآن کاملاً رایج است. بعنوان نمونه من به یک آیه اشاره می کنم و تعدادی دیگر را در پاورقی آدرس[۱] می دهم:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ[۳۰:۲۰]

از نشانه های او این است که شما(نوع انسان) را از خاک خلق کرد پس آنگاه بشری پراکنده شدید

برمی گردیم به آیه ۵۹ آل عمران، جایی که خداوند خلقت عیسی را به خلقت آدم تشبیه کرد، می پرسیم خلقت عیسی از چه نظر شبیه خلقت آدم است؟ می توانیم بگوییم عیسی از این نظر به آدم شبیه است که او نیز نفخه روح شده، این پاسخ درستی است ولی جواب مورد نظر آیه نیست. چون این آیه دارد پاسخ کسانی را می دهد که عیسی را پسر خدا و از خاندان او می پنداشتند و می خواهد بگوید اگرچه عیسی پدری نداشته ولی از آل عمران است نه آل الله و او، آنگونه که نصارا معتقد بودند، پسر خدا نیست. بنابر این اگر بگوییم شباهت عیسی به آدم از این بابت بوده که هر دو پدر نداشته اند، سخن

۱- کهف ۳۷، حج ۵، روم ۲۰، فاطر ۱۱، غافر ۶۷

فهرست

بی راهی نگفته ایم و بعید نیست. چون بنابر مدارک ارائه شده، آدم اولین انسان نبوده و با او انسانهای دیگری نیز زندگی می کردند، انسانهایی که از راه تولید مثل ادامه نسل می دادند.

برگردیم به موضوع اصلی بحث که درباره چیستی آن روحی است که آدم از آن بهره مند گردید. می خواهیم بدانیم این روح از چه سنخی است، از سعه قدرت خداست یا از سعه علم او یا از چیزی دیگر. هرچه باشد آن نیست که آدم بواسطه آن جان گرفته و حیات پیدا کرده، چون آدم اولین انسان نبود و پیش از او نیز انسانهایی بودند که زندگی می کردند ولی روح نداشتند. وقتی خداوند به ملائکه گفت که می خواهد برای خودش در زمین خلیفه قرار دهد[۱] اعتراض کردند، چون پیش از خلقت انسان به آنها گفته شده بود که آن خلیفه قرار است بشری باشد.[۲] آنها وقتی بشر را به چشم خود دیدند اعتراض کردند: آیا می خواهی کسی را جانشین قرار دهی، و ما باید از کسی فرمانبرداری کنیم، که خون می ریزد و دارد در زمین فساد می کند؟![۳] اما خداوند درباره انسان همه چیز را به ملائکه نگفته بود و آنها نمی دانستند انسانی که قرار است از او فرمانبرداری کنند با انسانهای دور و بر خودش یک فرق اساسی دارد:

۱- بقره ۳۰
۲- حجر ۲۹، ص ۷۲
۳- بقره ۳۰

او از سعه علم الهی برخوردار است و خداوند از دانش خودش(روحش) او را چیزی آموخته است:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ[۲:۳۱]

و همه اسماء را به آدم آموخت و درباره آن اسماء از ملائکه سئوال کرد: اگر راست می گویید (و بشر صرفاً همان است که شما تصور می کنید) به من بگویید درباره اسمائی که به آدم یاد دادم چه می دانید؟

اسم که چیزی نیست، اصل مسماست که کلمات الهی هستند و کلمة الله همان روح خداست. قرآن به این دلیل روح خداست که کلمة الله است، خداوند به این دلیل عیسی را روحی از خودش معرفی کرده که کلمه ای از اوست:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ....[۱]

ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و غیر از سخن حق چیزی به خدا نبندید، مسیح، عیسی ابن مریم فقط رسول خداست(نه پسر او) و کلمه و روحی از خودش می باشد که به مریم القاء شده است...

در آیه فوق، روح خدا عطف بیان شده به کلمه خدا تا بگوید منظور از روح همان کلمه است. روح خدا زمانی که عیسی داخل رحم مریم بوده به او القاء

۱- نساء ۱۷۱

شده و احتمالاً در مورد آدم نیز چنین بوده است.[۱]

بنابراین معلوم می شود منظور از آن روحی که به آدم القاء شده، روحی نیست که به او جان و حیات داده باشد، بلکه توانمندی و دانشی است که خداوند از سعه علم خود و از عالم غیب او را بهره مند ساخته و تعلیم داده است. فکر می کنم تا همین قدر کافی است تا بدانیم منظور از روحی که به انسان تعلق گرفته یک موجود برزخی یا ملکوتی نیست. از اینجا به بعد می خواهم درباره معنای نفس در قرآن بنویسم، چون اکثراً نفس و روح را با هم خلط می کنند و می پندارند نفس همان روح است. در لغتنامه های فارسی نفس را چنین معنا کرده اند: جان، روح، روان، قوه ای است که بدان جسم زنده است.[۲]

مفهوم نفس در قرآن

در قران کریم هر جا کلمه نفس در مورد انسان بکار برده شده منظور هیئت ظاهری و کالبد خاکی او بوده و غیر از این هیچ معنای دیگری نمی دهد. می فرماید: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ - هر نفسی طعم مرگ را می چشد.[۳] این یک اصل اساسی بنیادی است که بر نفوس بشری حاکم است. با توجه به این اصل، هیچ نفسی نمی تواند جاویدان باشد و اگر دیده می شود در معاجم لغت، کلمه نفس به روح نیز اطلاق

۱- رجوع شود به آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره مومنون
۲- لغت نامه دهخدا (آنلاین)
۳- عنکبوت ۵۷

شده کاملاً غلط است.

یکی از معروف ترین آیات قرآن که در آن نفس را روح معنا کرده اند، آیه زیر است:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ[۳۹:۴۲]

خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) بازمی‌گرداند تا سرآمدی معیّن؛ در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند.[۱]

آقای مکارم شیرازی کسی است که اصل بقاء و جاودانگی روح را باور دارد و معتقد است روح هرگز نمی میرد.[۲] با این وجود در اینجا به ناچار مجبور شده اصل بقای روح را زیر پا بگذارد و از مرگ ارواح بنویسد. چرا؟ چون کلمه الْأَنْفُسَ را به اشتباه ارواح معنا کرده و خیلی واضح در ترجمه وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ نوشته: **ارواحی را که نمرده‌اند!** هرچند در ادامه ترجمه با اضافه کردن ارواح به کلمه کسانی، سایه مرگ را از سر ارواح برداشته و آن را متوجه کسانی کرده که ارواح به آنها تعلق دارد. این آشفتگی در ترجمه بخاطر این است که او می خواهد به زور، باوری را

۱- ترجمه مکارم شیرازی
۲- تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۲۲

که متعلق به دین مادری است به آیه تحمیل کند ولی به قالب قرآن نمی خورد و بیش از حد زمخت است.



آقای الهی قمشه ای از همان ابتدا تکلیف خودش را مشخص کرده و تصمیم گرفته نفس همان بدن خاکی باقی بماند ولی روح را به آن اضافه کرده است :

«خداست آن که وقت مرگ ارواح خلق را می‌گیرد و آن کس را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب روحش را قبض می‌کند، سپس آن را که حکم به مرگش کرده جانش را نگاه می‌دارد و آن را که نکرده (به بدنش) می‌فرستد تا وقت معیّن (مرگ). در این کار نیز ادله‌ای (از قدرت الهی) برای متفکران پدیدار است»

اگرچه در قرآن اثری از روح برزخی یا ملکوتی نمی توان یافت، ولی به هر ترتیب، آیه دارد درباره چیزی صحبت می کند که هنگام مرگ یا خواب توفی می

شود. چه چیزی در کالبد انسان وجود دارد که توفی می شود؟ برای پاسخ به این سئوال اولین چیزی که باید بدانیم، پیدا کردن معنای کلمه تفوفی یا کلمات هم ریشه آن در آیات قرآن است. در آیاتی از قرآن خداوند درباره کم فروشان می فرمایند وقتی از مردم چیزی می گیرند پیمانه را کامل می گیرند(يَسْتَوْفُونَ) و زمانی که می خواهند به آنها چیزی را به پیمانه و وزن بدهند، از آن می کاهند(يُخْسِرُونَ).[۱] شعیب به قوم خود می گوید: پیمانه را عادلانه و کامل دهید(أَوْفُوا) و از کالای مردم چیزی کم نکنید(لَا تَبْخَسُوا).[۲]

خلاصه در قرآن کلماتی که از ریشه وفی هستند، در مقابل یا در جای کلماتی همچون: بخس، نقص و خسر قرار گرفته اند و چون این کلمات معنای کاستی کمی و عدم اکمال و اتمام را می رسانند در نتیجه کلمات هم ریشه وفی می بایست به معنای اکمال و اتمام باشند و این معنایی است که در معاجم لغت نیز قید شده است. وقتی گفته می شود: تَوَفَّيْتُ الشَّيْءَ وَاسْتَوْفَيْتُهُ، یعنی همه آن اخذ می شود بگونه ای چیزی از آن، رها شده، باقی نمی ماند[۳]

گفته شده آن چیزی که در هنگام مرگ از نفس بشر توفی و اخذ می شود روح است. با توجه به معنای ریشه ای توفی، مگر روح شیئی تکه تکه و

۱- الْمُطَفِّفين آيات ۲ و ۳
۲- هود آیه ۸۵
۳- معجم مقائیس اللغة، ج ۶، ص ۱۲۹

جزء جزء است که می بایست بطور کامل اخذ شود و چیزی از آن باقی نماند؟! آیا این امکان وجود دارد که در هنگام قبض روح، قسمتی از آن در داخل نفس باقی بماند که تاکید شده باید تمام آن گرفته شود؟!

حقیقت این است که روح وجود خارجی ندارد و این چیزی است که در مطالب گذشته با استناد به آیات قرآن ثابت شد. با این وجود، اگر آنچه از نفس بشر توفی می شود روح نیست پس چیست؟ از منظر قرآن، فرجام خوب یا بد هر نفسی صرفاً در گرو اکتسابات و کارهایی است که در دنیا انجام داده است:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ[۷۴:۳۸]

هر نفسی در گرو ا آن چیزی است که کسب کرده است

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ[۵۲:۲۱]

و کسانی که ایمان آورند و فرزندانشان در ایمان از آنها پیروی کنند فرزندانشان را به آنها ملحق خواهیم کرد و از اعمالشان چیزی نخواهیم کاست، هر کسی در گرو آن چیزی است که کسب کرده است

در آیه فوق می فرماید از اعمال مومنان چیزی کاسته نمی شود، به بیان دیگر همه اعمال مومنان تمام و کمال به آنها داده می شود.

وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ[۱۱:۱۱۱]

و پروردگارت اعمال هر یک را بی کم و کاست به آنها خواهد

داد؛ او به آنچه عمل می‌کنند آگاه است![1]

توفای هر چیزی هم می تواند دادن آن چیز بطور تمام و کمال باشد و هم گرفتنش بطور تمام و کمال و بی کم و کاست.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا [2]

خداوند(اعمال و اکتسابات) نفوس بشری را در هنگام مرگشان بطور کامل می گیرد و قبض می کند

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ[۲:۲۸۱]

بپرهیزید از روزی که در آن به سوی خدا باز می گردید، سپس به هر نفسی آنچه کسب کرده پس داده می شود و مورد ظلم قرار نخواهند گرفت

به عبارت دیگر، آنچه را خداوند در هنگام مرگ تمام و کمال از نفس می گیرد(تَوَفَّى)، در روز قیامت تمام و کمال به او پس می دهد(تُوَفَّى). پس آنچه در هنگام مرگ توفی می شود اعمال و اکتسابات انسان است نه روح کذایی برزخی. چرا که انسان بواسطه همین اعمال است که پاداش می بیند یا مجازات می شود و به قول پروردگار، عاقبت خوب و بد هر نفسی در گرو اکتسابات و اعمالی است که انجام داده نه چیزی دیگر. در روز حساب و داوری، اعمال خوب و بدی که انسان در دوره حیات خود مرتکب شده تمام و کمال به او پس داده می شود و او را از

۱- ترجمه مکارم شیرازی
۲- زمر آیه ۴۲

آنچه در دنیا انجام داده آگاه می سازند.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ[۳:۳۰]

روزی که هر کسی اعمال خوب و بد خود را ببینند، آرزو کند ای کاش میان او و اعمالش فاصله دور و درازی بود، خداوند شما را از نافرمانی اش برحذر می دارد، او نسبت به بندگانش مهربان است.

حالا اجازه دهید تا دوباره به سراغ آیه ٤٢ سوره زمر برویم و آن را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ[۳۹:۴۲]

خداوند افراد را در هنگام مرگ و در هنگام خواب توفی می کند(این کاری است که دائما انجام می دهد) منتهی آنکه را حکم مرگش صادر شده از ادامه زندگی باز می دارد و دیگری را تا سر آمد اجلش به زندگی باز می گرداند(از خواب بیدارش می کند).

بر خلاف باور موجود که از روح بعنوان جان انسان و عامل حیات او یاد می کند، اگر در اینجا منظور توفای روح بود، با توجه به اینکه گفته شده در هنگام خواب روح از بدن خارج می شود، لازمه اش این بود که انسان بمیرد ولی می دانیم که نمی میرد پس منظور توفای روح نیست بلکه چیز دیگری است که عرض خواهم کرد. به همین ترتیب آنجا که می فرماید وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تصور بر این

است که خداوند روح را از برزخ به بدن می فرستد تا زمان مرگ فرا رسد. این تصور اشتباهی است، وقتی خداوند انبیاء را برای امتهایشان می فرستد، لزوماً از جایی به جایی دیگر نمی فرستد چون فرستادن به معنی بعثت و مبعوث شدن انبیاست. به همین دلیل در قرآن گاهی پیامبران مبعوث می شوند و گاهی ارسال می شوند. و هر دو به یک معنا هستند و تفاوتی با یکدیگر ندارند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ[1]

سپس بعد از او پیامبرانی برای اقوامشان مبعوث کردیم و برایشان دلایل روشن آوردند

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ[2]

و قطعاً پیش از تو پیامبرانی برای اقوامشان فرستادیم و برایشان دلایل روشن آوردند

بطوری که ملاحظه می کنید دو جمله فوق تقریباً مشابه یکدیگر هستند با این تفاوت که در دومی ارسلنا جای بعثنا نشسته است. در آیه مورد بحث نیز منظور از وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى بیدار کردن بعد از خواب است نه ارسال روح از عالم کذایی برزخ. من برای اثبات این ادعا، علاوه بر شواهدی که از قرآن ارائه دادم، یک سند محکم دیگر نیز دارم:

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ

۱- یونس آیه ۷۴
۲-

تَعْمَلُونَ[۶:۶۰]

او کسی است که شبانگاه شما را توفی می کند، در حالیکه آنچه را در روز کسب کرده اید می داند، سپس شما را در روز بیدار می کند(و همین کار را دائم انجام می دهد) تا مهلتی که از پیش معین شده منقضی شود، سپس به نزد خدا باز می گردید و شما را از اعمالتان آگاه می سازد.

بطوریکه مشاهده می کنید، در این آیه جمله ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى جایگزین وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى در آیه قبل شده و نشان می دهد منظور از ارسال در آنجا بعثت یا بیداری پس از خواب است که در آیه اخیر به آن اشاره شده است. و اینکه می فرماید از اکتسابات ما در روز با خبر است و در روز قیامت ما را از اعمالمان(اکتساباتمان) آگاه می کند، بیانگر این واقعیت است که آنچه در هنگام خواب توفی می شود، اعمالی است که در روز انجام داده ایم.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ[۵۸:۶]

روزی که خداوند همه آنها را از خواب مرگ بیدار می کند و از اعمالشان با خبر می سازد، اعمالی که که از یاد برده اند ولی خداوند حسابشان را دارد(چون در هنگام مرگ همه را ثبت و توفی کرده است) خداوند شاهد هر چیزی است(و از همه چیز خبر دارد)

به شخصه معتقدم اکتسابات و اعمال هر کسی تا روز قیامت، در خاکی که از خود بر جا می گذارد بطور کامل و تمام ثبت و ضبط می شود و خداوند

قاد است آن را باز گرداند، حتی اگر آن خاک را تند بادی پراکنده و با خود به دور دستها برده باشد. و حتی اگر در شکم حیوانی رفته و آن حیوان نیز توسط حیوانی دیگر بلعیده شده باشد. لقمان کسی است که همچون سایر انبیاء به او حکمت داده شده او فرزند خود را اینگونه موعظه می کند:

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ[۳۱:۱۶]

ای پسرك من، اگر عمل به قدر يك دانه خردل در درون صخره‌ای یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا به حسابش می‌آورد، که او ریزبین و آگاه است.[۱]

برای بشری که پیدا کردن سوزنی در کاه دانی کوچک خیلی سخت و دشوار بنظر می رسد، حتی تصور اینکه بتوان دانه خردلی را در دل صخره ای واقع در کاهکشانی بزرگ و دوردست پیدا کرد، محال است ولی این کار برای خداوند بسی سهل و آسان می باشد. آری خداوند عمل هیچکس را، ولو اینکه به اندازه خردلی کوچک باشد، ضایع نمی کند و از یاد نمی برد. فعلاً تا همین قدر درباره نفس و ما فیها کافی است، ان شاء الله در مبحث معاد به این موضوع بیشتر خواهم پرداخت.

سکرات و غمرات موت

به طوری که از آیات قرآن استنباط می شود

۱- ترجمه آیتی

انسانی وقتی به آخرین لحظات عمرش می رسد، برهه ای از زمان را سپری می کند که حتی ممکن است ثانیه ای بیش نباشد ولی در همین زمان کوتاه ممکن است وقایع زیادی را تجربه کند. قرآن نام این برهه را غمرات یا سکرات موت گذاشته و پرده هایی از وقایع آن را برایمان کنار زده است.

...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ[۶:۹۳]

...اگر می دیدی وضعیت ظالمان را در غمرات موت(که چه بر آنها می گذرد)!... و ملائکه دستهای خود را گشوده اند و به آنها می گویند: (آنچه را درون)نفس خود دارید خارج کنید! امروز بخاطر اینکه نسبت به آیات الهی تکبر می ورزیدید و سخن غیر واقع به خدا می بستید، به عذابی خوار کننده گرفتار می شوید.

من قبلاً در باره توفی و اینکه در هنگام مرگ چه چیزی توفی می شود صحبت کردم، در اینجا موضوع بحث بنده غمرات یا سکرات موت است که هنوز علائمی از حیات در محتضر وجود دارد و نمرده، با این وجود ملائکه را می بیند و با آنها صحبت می کند. یا در آیه ای دیگر نقل می شود که ملائکه هنگام توفای نفس کافران، به صورت و پشت آنها ضربه می زنند.[۱] همه می دانید در آیین مسیحیت صلیب از جایگاه و تقدس ویژه ای برخوردار است تا جایی که

۱- محمد آیه ۲۷

مسیحیت با صلیب شناخته می شود. علت تقدس صلیب این است که مسیحیان گمان می کنند عیسی مسیح را با تحمل مصائب فراوان به صلیب کشیده اند.



در حالیکه داستان به صلیب کشیده شدن عیسی شبهه ای بیش نیست و حقیقت ندارد. یعنی تمام آیینها و مناسک و مراسمی که در مسیحیت برای صلیب برگزار می شود باد هواست و بر اساس یک داستان دروغ بنا نهاده شده است. خداوند به صراحت می فرمایند عیسی را نه به قتل رساندند و نه به صلیبش کشیدند و هیچ کس از اهل کتاب نیست مگر اینکه قبل از مرگش به دروغ بودن قضیه صلیب(= دین مسیحیت) ایمان خواهد آورد.[۱] این گفته درحالی استکه هنوز هم مسیحیان را صلیب در دست تدفین می کنند. پس اهل کتاب چه موقع قرار است به این

۱- نساء آیه ۱۵۹

حقیقت پی ببرند؟در غمرات موت.



فرعون در همین لحظه بود که به یگانگی خداوند ایمان آورد و به خیال خود مسلمان شد.[۱] بطوری که از آیات قرآن کاملاً مشخص است، در این لحظه موجودات غیبی با انسانی که در آستانه مرگ است ارتباط برقرار می کنند و او می تواند آنها را ببیند و صداهایشان را بشنود درحالیکه بستگان او که در کنارش نشسته اند و شاهد جان دادن او هستند از هیچ چیزی خبر ندارند، نه چیزی را می بینند و نه صدایی می شنوند، آیا واقعاً در آن لحظه، که شاید ثانیه ای بیشتر نباشد، چشم برزخی محتضر باز می شود؟ خیر. بطوری که ملاحظه کردید برزخی در کار نیست، هرچه هست یک واقعیت مجازی است که صرفاً در ذهن اتفاق می افتد و اگر در سکرات موت یک ثانیه آنقدر طولانی می شود همش کار ذهن است.

یکی از دوستان تعریف می کرد وقتی به دبستان

۱- یونس آیه ۹۰

می رفته، یک روز صبح که مشغول نوشتن مشق بوده مادرش از او می خواهد برادرش را بیدار کند و او با همان مدادی که در دست داشته آرام به کف پای برادر می زند و نا گهان او فریادی می کشد و از خواب بیدار می شود. برادرش در خواب می بیند دارد در خیابان راه می رود که اتومبیلی کنارش توقف می کند، سپس چند نفر از اتومبیل پیاده شده و او را به زور داخل ماشین می کنند و به زندانی در حوالی شهر می برند. می گوید چند روزی در آن زندان بوده که یک روز صبح او را به زیر زمین زندان می برند تا شکنجه کنند. دو نفر پاهایش را بالا می گیرند و یک نفر سوزن به کف پایش فرو می کند که در این لحظه با فریاد از خواب بیدار می شود. درست به یاد نمی آورم اما تصور می کنم آن روز داشتیم درباره قرآن صحبت می کردیم که دوستم آن خاطره را تعریف کرد. من آن موقع با توجه به چیزهایی که از قرآن دستگیرم شده بود به دوستم گفتم برادرش تمام خواب را از همان لحظه ای دیده که سوزن به کف پایش اصابت کرده است. اما او باور نکرد، راستش خودم نیز تردید داشتم که حرفم درست باشد. آن موقع خبری از اینترنت نبود و هنوز کامپیوتر به خانه ها نیامده بود و من برای تحقیق مجبور بودم داخل کتابخانه ها را بگردم. به کتابی از فروید برخوردم به اسم «تعبیر رویا»

فروید در قسمتی از کتاب، رویای شخصی به

نام موریس یا موری را نقل می کند که مریض بود و مادرش نیز کنار تخت خوابش نشسته بود که خواب می بیند بعنوان یکی از انقلابیون فرانسه او را به زندان می برند و در آنجا مدتی می ماند و انقلابیون مشهوری را ملاقات می کند تا اینکه یک روز همه را کنار گیوتین به صف می کنند و یکی یکی از زیر تیغ می گذرانند تا نوبت به او می رسد. هنگامی که تیغه گیوتینب گردنش اصابت می کند از خواب بیدار می شود و متوجه می شود تیغ گیوتین در واقع چوب تخت خواب بوده که به گردنش اصابت کرده است. فروید می گوید در میان فلاسفه بحث در گرفته که چگونه ممکن است موری در ظرف یکی دو ثانیه یعنی زمان بین برخورد چوب تخت خواب و بیدار شدن، آنقدر طولانی شود؟! همچنین کتاب «رویا و تعبیر رویا» اثر ارنست اپلی، ترجمه دل آرا قهرمان، را دیدم که ضمن تعریف رویای مشهور موریس و چند رویای مشابه دیگر، نوشته بود آزمایشهای عملی ثابت می کنند چین رویاهایی در اثر برخورد محرک خارجی بوجود می آیند.

دیگر مطمئن بودم گذر زمان در ذهن با خارج ذهن متفاوت است ولی علتش را نمی دانستم. من آن موقع کتابهای نسبیت را می خواندم که انیشتین چگونه به کمک یک آزمایش ذهنی توانست به نسبیت عام برسد، دقیقاً یادم نیست ولی فکر کنم یک چنین چیزی بود. از این آزمایش ذهنی خیلی

خوشم آمد به همین دلیل تصمیم گرفتم یک آزمایش ذهنی ترتیب دهم. در ذهن خودم دو جهان را تصور کردم با نامهای: دنیا و سفلی. در جهان علیا هر حرکتی ده بار سریعتر از دنیا بود. وقتی زمین علیا ده دور می چرخید زمین دنیا فقط یک دور می زد. این یعنی وقتی ده روز در علیا سپری می شد در دنیا یک روز سپری شده بود. من یک کتابی داشتم که خواندنش بطور متوسط ده ساعت طول می کشید، تصمیم گرفتم کتاب را به قرین خودم در زمین علیا بدهم تا مطالعه کند. من از دور که نگاه می کردم دیدیم دارد تند تند کتاب را ورق می زند و ساعتی طول نکشید که آخرین صفحه کتاب را بست. از او پرسیدم چگونه توانست کتاب را در ظرف یک ساعت مطالعه کند ولی با کمال تعجب به من گفت که خواندن کتاب ده ساعت طول کشیده است. او درست می گفت چون سرعت حرکت عقربه های ساعت او نسبت به دنیا ده بار سریعتر بود. او به هیچ وجه حرکت سریع جهان خودش را احساس نمی کرد چون جزئی از آن جهان بود.

تصور می کنم با این آزمایش توانسته بودم دلیل خوبی برای اتساع زمان در عالم رویا پیدا کنم؛ احتمالاً جواب این بود که نرخ حرکت در عالم رویا و جهان ذهن سریعتر از عالم خارج ذهن است و به همین دلیل است که یک ثانیه در بیداری، در خواب ممکن

است روزها طول بکشد، بگذریم.

درباره موضوع روح یک مطلب دیگر باقی مانده و آن مسئله معاد است. اگر خاطرتان باشد گفتیم یکی از دلایل وجود عالم برزخ را موضوع معاد عنوان می کنند. می گویند روح که تا روز قیامت نمی تواند سرگردان و بی خانمان باشد، بالاخره یک جایی برای اسکان نیاز دارد و چه جایی بهتر از برزخ؟! آیا در قیامت و معاد به روح نیازی هست که حالا تا آن روز باید محلی برای اسکانش فراهم کنیم؟! آیا در قرآن آیه ای پیدا می شود که نقش روح را در معاد مشخص کرده باشد؟

معاد در قرآن

نظریه غالب در باره معاد این است که در قیامت روح انسان از عالم برزخ به جسم خود باز می گردد. مسلماً پایه و اساس چنین نظریه ای قرآن نیست چون در قرآن آیه ای نمی توان یافت که درباره بازگشت روح به بدن خاکی چیزی گفته باشد و این نظریه نیز طبق معمول پایه و اساس قرآنی ندارد.

اگر قصد دارید معنای حقیقی معاد را متوجه شوید و به درستی درک کنید، باید به محاورات قوم پیامبر و سئوالاتی که درباره معاد از او می پرسدن به دقت توجه کنید. من چرا این حرف را می زنم؟ چون در آن زمان هنوز هیچ حدیث و روایتی بر روی آیات قرآن سنجاق نشده بود و چیزی وجود

نداشت که ذهن را از حقیقت آیات منحرف سازد. درک و شناخت آنها درباره معاد حتی از اهل کتاب پیرامونشان بهتر و واقعی تر بود چون اهل کتاب پیش زمینه های زیادی درباره معاد داشتند و همین جلوی فهم آنها را از درک حقیقت و واقعیت می گرفت. یکی از سئوالاتی که قوم پیامبر زیاد از او می پرسیدند این بود :

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا[۱۷:۴۹]

و گفتند آیا وقتی به خاک و استحوان تبدیل شدیم دوباره خلق خواهیم شد؟!

و این پاسخ خداوند به سئوال آنهاست:

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا[۱۷:۵۰]

بگو می خواهد سنگ باشید یا آهن

أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ....[۱۷:۵۱]

یا خلقتی بالاتر از آنچه در فکرتان می گنجد، سپس خواهند گفت: چه کسی ما را بر می گرداند؟ بگو آنکس که اولین بار شما را آفرید...

آن قوم از قرآن چنین فهمیده بودند که بعد از مرگ قرار است دوباره از خاک و استخوان خلق شوند و حیات مجدد یابند. قوم پیامبر نه در اینجا و نه در هیچ جای دیگر از قرآن، کوچکترین سئوالی درباره روح نمی پرسند چون روح برایشان بیگانه بود. آنها از معاد فقط همین را می دانستند که قرار است از خاک بیرون آیند و زنده شوند. دقیقاً به همین

خاطر است که می پرسند: مَنْ يُعِيدُنَا - چه کسی ما را باز خواهد گرداند؟ یعنی چه کسی خاک و استخوان ما را حیات مجدد بخشیده و به زندگی باز خواهد گرداند؟ آنها می گفتند: إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ - زندگی ما فقط در همین دنیاست و ما هرگز مبعوث نخواهیم شد.[۱] دقت داشته باشید در کلام آنها اثری از یک حیات میانی یا برزخی نیست، چون چنین چیزی به آنها گفته نشده بود، آنها فقط زنده شدن در رستاخیز را می شناختند که البته باورش نداشتند و ردش می کردند.

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ[۵۰:۳]

آیا وقتی مردیم و خاک شدیم(دوباره باز خواهیم گشت) این بازگشت بعید است

در صحبتهای آنها فقط احیاء شدن از خاک و استخوان و بازگشت مجدد به زندگی است و هیچ صحبتی از بازگشت روح به بدن نیست و مشخص است که روح، به معنایی که ما می شناسیم، در عصر رسول الله شناخته شده نبود و مفهومی است که بعد از آن دوران اختراع شده است.

خلاصه منظور قوم پیامبر از رجعت، بازگشتن به حیات است و این خلاف نظریه ای است که معاد را بازگشت روح به بدن تعریف می کند. معاد اسم مکان است و به معنای جایی است که انسان بعد از اینکه خاک و استخوان شد به آن بر می گردد و آنجا

۱- انعام آیه ۲۹

جز زمین هیچ جای دیگری نیست. کلمه معاد فقط در یک جای قرآن آمده[۱] و در آنجا خداوند خطاب به پیامبر می فرماید: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ.... - آنکس که قرآن را بر تو فرض کرده، به معاد برت خواهد گرداند. درباره معنای معاد در این آیه حرف و حدیث و تفسیر زیاد است، یکی گفته منظور مکه است، یکی دیگر گفته محشر است، آن یکی گفته بهشت است ولی هیچکس معاد را برگشت از جایی به جایی دیگر معنا نکرده چون کلمه لَرَادُّكَ خودش معنای بازگرداندن می دهد و در این آیه منظور از اینکه تو را به معاد باز می گرداند، باز گرداندن به زمین یا همان محشر است.

آیات قرآن خیلی صریح و روشن به ما خبر می دهند که رستاخیز در همین زمین اتفاق می افتد و منظور از معاد، زمین است نه بازگشت روح به بدن.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ[۲۰:۵۵]

ما شما را از آن [= زمین] آفریدیم؛ و در آن بازمی‌گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم![۲]

در قرآن منظور از معاد، همین اعاده از خاک و خروج از زمین برای بار دوم است. این چیزی است که قوم پیامبر آن را خیلی خوب متوجه شده بودند ولی باورش نداشتند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ[۲۷:۶۷]

۱- قصص آیه ۸۵
۲- ترجمه مکارم شیرازی

و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان به خاک تبدیل شدیم دوباره از زمین خارج خواهیم شد؟!

خلاصه در گفتار قوم پیامبر، کلامی درباره روح به چشم نمی خورد و هیچ چیزی نمی گویند که حتی اثری کم رنگ از این موجود عجیب و غریب در آن یافت شود، حقیقتاً آنها هیچ چیزی درباره روح نمی دانند و از زبان رسول خدا نیز در این باره چیزی نشنیده اند و الا حتماً به آن گیر می دادند و درست مثل قضیه معاد، سئوالات زیادی از پیامبر می پرسیدند.

خداوند در قرآن بارها و بارها زنده شدن انسان در قیامت را به زنده شدن زمین با آب یا حیات مجدد طبیعت تشبیه کرده و فرموده همانگونه که یک دانه با آب رشد می کند و از دل خاک مرده بیرون می آید، حشر و نشر انسان نیز به همین شکل است.

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا[۷۱:۱۷]

و خدا شما را چون نباتی از زمین برویانید

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا[۷۱:۱۸]

سپس شما را به زمین باز می گرداند و دوباره خارج می سازد

خداوند حیات مجدد انسان در قیامت را به احیاء زمین مرده تشبیه می کند، یعنی خلقت مجدد انسان شبیه خلقت مجدد بلد میتی است که خداوند با آب آن را مجدداً زنده می سازد. خلقت انسان از چه نظر به خلقت زمین مرده شباهت دارد؟ محتمل است

این شباهت از نظر آن بذر و دانه ای باشد که در زمین قرار دارد چون خلقت آغازین انسان از سلاله از گل بوده و همچون گیاه رشد کرده است. این احتمال ضعیفی نیست چون خداوند در کتابش به نمونه هایی از این تشابه اشاره کرده است.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ[۳۰:۱۹]

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده و زمین را بعد از مرگش احیاء می کند و شما نیز به همین صورت از زمین خارج خواهید شد

خداوند یک گیاه را چگونه از زمین مرده بیرون می آورد؟ مسلماً بواسطه دانه و بذر گیاه که در زمین قرار دارد. تمام تعجب قوم پیامبر از معاد در این بود که وقتی به خاک تبدیل شدند و در زمین گم گشتند چگونه ممکن است دوباره زنده شوند[1] می دانید خداوند چه پاسخی به آنها می دهد؟

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ[۳۲:۱۱]

بگو فرشته مرگ که مأمور و موکل شماست، توفایتان می کند سپس شما را به نزد پروردگارتان بر می گرداند

این دیگر چه پاسخی است؟! آنها دارند درباره حیات مجدد آنهم بعد از اینکه خاکی پراکنده شدند می پرسند و خداوند از توفی و مرگ صحبت می کند! اتفاقاً پاسخ مناسبی است چون ملک موت اجازه نمی دهد چیزی پراکنده و گم شود و هنگام مرگ همه

۱- سجده آیه ۱۰

چیز را بطور دقیق قبض و ضبط می کند تا در حیات مجدد از آن استفاده شود. مسلماً آنچه فرشته مرگ توفی می کند روح نیست، چون بنابر باور موجود ابتدا باید بدنی وجود داشته باشد تا روح به آن برگردد و سئوال قوم پیامبر نیز درباره بوجود آمدن دوباره همین بدن خاکی است نه روح. ما نمی دانیم ملک موت چگونه و به چه روشی این کار را می کند ولی آنچه مشخص است او در آستانه مرگ تمام اطلاعات مربوط به متوفی را قبض و ثبت می کند.

خداوند در سوره رعد برای کسانی که از خلقت مجدد در رستاخیز، آنهم بعد از اینکه به خاک تبدیل شدند، در عجب اند[۱] مثال جالبی می زند که بعنوان حسن ختام این فصل به آن اشاره می کنم:

وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ[۱۳:۴]

و در زمین باغاتی از انگور، کشت و نخل، که بعضی از یک نوع و بعضی از نوعی دگر هستند، بصورت قطعاتی در کنار هم قرار داد که با یک آب تغذیه می شوند. و از خوردنی های باغات، بعضی را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، قطعاً در این حکایت برای انیشمندان آیاتی نهفته است.

در این مثال چون زمینها در کنار یکدیگر قرار گرفته اند خاکشان یکی است و از این نظر تفاوتی

۱- رعد آیه ۵

با یکدیگر ندارند، درضمن آبشان هم یکی است و از یک سر چشمه سیراب می شوند. با این وجود از نظر نوع با یکدیگر متفاوت می باشند، بعضی از نوع نخل و بعضی انگور و بعضی دیگر کشت هستند. در ضمن ثمره باغات نیز متفاوت است، یک قطعه عدس می رویاند و قطعه ای دیگر گندم، یک قطعه انگور می دهد و آن یکی خرما، چرا اینگونه است؟ این تنوع چگونه از یک آب و خاک یکسان بوجود می آید؟ این مثال در پاسخ کسانی است که گمان می کنند وقتی خاک شدند، امکان خلق مجدد ندارند در حالیکه چیزی در آن خاک وجود دارد که بواسطه آن حتی می توان خطوط انگشتان دست را نیز دوباره تسویه کرد و به همان شکل قبلی شان باز گرداند.

مطلبی که درباره روح و برزخ از نظرتان گذشت، حقیقتی بود که صرفاً با استناد به آیات قرآن نگارش یافته است. در خارج قرآن راجع به ناسوت، ملکوت جبروت، احضار روح، پرواز روح، خانه ارواح و از این حرفها چیزهای زیادی نوشته و گفته شده اند که شاید مربوط به پدیده ای دیگر باشند و بنابراین رد و تکذیب همه آنها کار درستی نباشد. اما آنچه یقیناً درست است، عدم وجود موجودی است که گفته شده در طول زندگی ملازم بدن خاکی ماست و در پایان حیات از آن جدا می شود و مستقلاً در عالم برزخ به حیات خود ادامه می دهد.